



- وضعیت سیاسی - اجتماعی زرتشتیان از استاد جواد علیپور
- آریایی / تعیین تکلیف با یک واژه ، از دکتر شروین وکیلی
- چرا ایرانیان شکست خوردند؟ از استاد ابراهیم پورداود
- بنیادهای دین بهی زرتشتی یا نیک دینی/بهدینی از موبد کامران جمشیدی

چهره نما مرکز زرتشتیان کالیفرنیا



سال بیست و هفتم، شماره ۱۵۶  
زمستان ۳۷۴۸ زرتشتی ۱۳۷۹ یزدگردی ۱۳۸۹  
خورشیدی

California Zoroastrian Center  
8952 Hazard Ave. Westminster, CA 92683  
Tel: (714) 893-4737

Chehrenama's E-mail:  
[cninfo@czcjournal.org](mailto:cninfo@czcjournal.org)

CZC Publication's Website:  
[www.czcjournal.org](http://www.czcjournal.org)

شماره فاکس: ۲۳۶۵-۷۴۱-۷۴۶ (۸۶۶)

طراحی و گرافیک: رکسانا کاووسی  
رایانه: رامین شهریاری

برگیری از نوشته‌های چهره نما با چاپ نام  
نویسنده و نشانی تار نما آزاد می‌باشد.  
چهره نما در گزینش و ویرایش نوشته‌ها  
رسیده آزاد است و نوشتارهای رسیده  
بازگردانده نمی‌شود.  
دیدگاه‌های بازتاب شده در نوشته‌ها همیشه  
گویای دیدگاه‌های انجمن دبیران چهره نما  
نمی‌باشد.

چهره نمای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا،  
نشریه‌ای است دینی، اجتماعی، تاریخی،  
ادبی و فرهنگی و به هیچ دسته و گروه  
سیاسی بستگی ندارد.



## سر سخن

با درودی دوباره به همه خوانندگان خوب و  
ارزشمند چهره نما. شادیم که یکبار دیگر به  
خانه های شما می آییم و بهره ای از آنچه  
داریم در دسترستان می گذاریم تا بلکه بر آگاهی ها بیفزاییم. شماره پیش  
کمی دیر به دستتان رسید که شوند (دلیل-علت) آن دشواری هایی بود که  
در کار افتاد. پوزش همه دست اندرکاران را بپذیرید و تلاش می کنیم زمان  
بندی را نگاه داریم.

نشسته ام و می اندیشم که چه بنویسم که سرآغازی باشد برای سخن گفتن.  
این ساده است که در هر شماره چندی نوشتار فراهم کرد و به چاپ رساند اما  
آنچه دشوار است و البته ارزشمند آنکه دانست این نوشته ها و کوشش ها چه  
تاثیری دارد و چه اندازه به اندیشه ها و بلکه دل ها می نشیند زیرا تا زمانی که  
میان ما و شما خوانندگان پیوندی دو سویه نباشد و ما از اندیشه های شما در  
این زمینه آگاه نباشیم، نمی دانیم که آیا درست داریم پیش می رویم یا نه!  
این دشوارتر می شود زمانی که من در میان شما نیستم تا از واکنش های  
شایدی شما در هنگام دیدارها بهره مند شوم. پس چه بهتر که شما نیز گاهی  
خامه ای (قلمی) به دست بگیرید و بر کاغذی اندیشه ها و شاید پیشنهادات  
سازنده خود را بنویسید و برای ما بفرستید. البته اینروزها بهتر و تندتر از  
نامه کاغذی، نامه الکترونیک است یا همان ای-میل که کمابیش در دسترس  
همگان است. نشانی چهره نما نیز که در آغاز نشریه نوشته شده است،  
بدینگونه: [cninfo@czcjournal.org](mailto:cninfo@czcjournal.org) اگر هم کسی خواست برای من  
بنویسد این هم نشانی: [kamran.jamshidi@gmail.com](mailto:kamran.jamshidi@gmail.com) بنابراین  
ما را یاری دهید تا نشریه خودتان بهتر و پربرتر شود.

اکنون این شما و این هم چهره های گوناگون این شماره چهره نما. شاد و  
پیروز باشید.

Printed and partially donated by:

**Seda's**  
PRINTING & DIRECT MAILING  
SINCE 1984  
323.469.1034  
[sedas@pacbell.net](mailto:sedas@pacbell.net) | [www.sedasprinting.com](http://www.sedasprinting.com)  
5335 Santa Monica Blvd. | Los Angeles, CA 90029



# بنیان های فرزانی (فلسفی) دین بهی / مزدیسنی<sup>۱</sup>

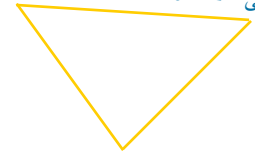
بخش دوم  
پیامدهای روند راست و درست



«خداوند جهان شادی بخش را آفرید و در پرتو منش پاک و مهر (عشق) جهان آفرین خود در آن آسایش و آرامش پدید آورد و شادی را برای مردم آفرید.»

۵- آرامش افزاینده = سپنتا آرمیتی  
Spenta Armaiti - اسپندا / اسفندا / سپندارمز  
۶- آبادی و سازندگی = خشترا  
Xshathrâ - شهرپور  
۷- پیشرفت همیشگی = شادزیستی  
Haurvatât - دیرپا = هئورواتات امرتات  
Ameretât - خورداد امرداد

سپنتا آرمیتی = آرامش افزاینده  
سازندگی - آبادانی = خشترا



هورواتات امرتات = پیشرفت همیشگی، خوشزیستی دیرپا

## آرمان زندگی

آرمان زندگی، پیدایش گوهر خود در گیتی است، که همانا پیدایش خداست. این پیدایش، که در هماهنگی با خویشتن خویش و گیتی است، با شادی درونی و آرامش افزاینده یا سپنتا آرمیتی همراه است که به خوشزیستی همیشگی و دیرپا می انجامد. چنین کسانی هم خود، هم دیگران و هم گیتی را آباد و خشنود می گردانند و شهریاران یا همان سوشیانس ها (سودرسانان - نجات بخش ها) می شوند.

بنیاد خوشبختی جهانی برپایه گاتاها در هات ۴۳ بند ۱ فشرده شده است:  
«خوشزیستی از آن کسی است که خواهان خوشزیستی دیگران باشد.»

۱- یسنی از یسنا می آید به چیم ستودن، بزرگداشتن، جشن گرفتن. مزدا در چیم نیروی اندیشه، خرد و دانش است. بنابراین مزدیسنا در چیم ستایش، بزرگداشت و جشن خرد و دانش و نیروی اندیشه است.

نیاورده است بلکه این خود انسان است که می تواند یا با خرد مهرورزش، بهشت را در گیتی پدید آورد و یا با بی خردی زندگی خویش و دیگران را دوزخ سازد.

انسان با بهی کردن، بهشت می سازد یعنی بهشت اوج بهی است، خوشی در نیکی کردن، گفتن و اندیشیدن است. آنجاست که شادی و آرامش روان است. وارون آن، دوزخ یا بدترین جای هستی، رنج درونی (عذاب وجدان)، پی آمد کژاندیشی است که به تن و روان هر دو آزار می رساند.

## جشن

### جنبش + مهر

فرزان جشن ها استوار بر مفهوم جوان شدن همیشگی در همبود و فرهنگ و دین و اندیشه و زندگی می باشد. روند جوان شدن و نوسازی با مفهوم گردش + پیشرفت پیوند دارد.

کار و کوشش شادمانه برای بهسازی جهان، خود جشن است. جشن آغاز و روند کار است، نه تنها پایان آن! جشن، با هم سرودن و نواختن است و باید در همه جا و همه کس باشد و در هر انسانی به هم گره بخورد. جشن را باید همه با هم بگیرند و مردمی باشد.

از این رو پیروان زرتشت شاد بودن

و خوش زیستن را برگزیده اند. در این دین جشن و سرور، هماهنگی یافتن با بنیان آفرینش است که خود بهترین نیایش است. این شیوه زیستن و نگرش به جهان به مردم نیروی تن و روان می دهد و آنان را به کار و کوشش سازنده برای رسیدن خود و رساندن جهان به خوشزیستی دیرپا انگیزه می دهد. این است بهشت، بر روی زمین.

آنان می دانند که خوشی در روند کردار است، نه در پایان. با ایجاد خوشی انسان آزاد می شود.

خوشی برابر با آزادی است. انسان در آزادی خوش است و با خوش بودن آزاد است.

## بهشت و دوزخ؟

اهورامزدا راه درست زیستن را به کسی که از خردش بهره می گیرد نشان می دهد. آنها که کژاندیشی برمی گزینند، بدگفتاری و زشت کرداری به وجود می آورند، بر خلاف اشته گام بر میدارند و برپایه فریاند کنش و واکنش پیامد رفتار خود را دریافت خواهند کرد. از این دیدگاه هرگز پروردگار جایگاهی به نام دوزخ برای شکنجه انسان پدید

واژه جشن در دیسه اوستایی آن یسنا yasnâ می باشد. یس yas همان است که Jazz یا جاز شده است که به چیم سرود و موسیقی می باشد که درونمایه جشن و جشن سازی است. یسنا، که گاتاها نیز در دل آن جای گرفته اند به مفهوم سرود زندگی ساز میباشند. نا یا نای یا نی در این بینش نماد زندگی از یکسو و جشن و سرود از سوی دیگر است.

### تازه کردن، پویایی و جوان شوی

(فرشوکریتی frashu-kereti)

دین بهی، دینی «خود تازه گردان» می باشد. پویایی همیشگی و هماهنگی آن با جهان پیشرونده آن را همیشه-تازه و همواره-نو می سازد. نوگرایی در اندیشه، گفتار و کردار که دربرگیرنده ترادادها و آیین ها نیز باشد شایسته است که در دستور کار روز باشد. در گاتاها، هات ۳۰ بند ۹ آمده است: « ای مردم بیایید از کسانی شویم که این زندگانی را تازه می کنند. ای اندیشمندان، ای خردمندان و ای آورندگان خرسندی از راه راستی و درست‌ی بیایید همگی هم رای و همراه با دانش درونی دارای یک آرمان شویم و آن نوسازی جهان است.»

### فروهر fravahar یا فروشی fravashi

مایه و نماد پیشرفت و نوشوی

نیروی فراز رویاننده و فراز بالاینده، که من را به مینو میرساند (دانه را به بار و بر می نشاند) و با بن آفرینندگی جهان و زمان پیوند می دهد.

فروهر نماد مایه و بُن نوشوندگی در انسان و گیتی و خداست. آن، نماد گوهر و سرشت خداست در وجود انسان و یکی از نیروهای چهارگانه درون او برای پیشرفت و بالندگی همیشگی او از راه همیشه جوان ماندن و همواره نو شدن. سه رده بالهای نگاره فروهر نشان فراغبالی و آزادی در جنبش همیشگی و پیشروی و فرازوی است بر بالهای اندیشه، گفتار و کردار نیک. گردی (حلقه) بزرگ در میان تن آن نشان روند

گردشی و دوباره زایی زندگی است. گردی کوچک در دست، نماینده گردآمده ای است از همه نیروهای درونی انسان برای شناخت زندگانی. سرچشمه این دریافت، نیروهای شش گانه انسان، همانا پنج نیروی اندریافتی (حسی) و همچنین نیروی اندیشه گری می باشد که به هم پیوند دهنده آن پنج تای دیگر است. آن، نشان پیمان و پیوند مهرآمیز نیز می باشد.

انسانی که تکمیل کننده این پدیده است و از راه آن دایره کوچک، که از یکسو در دست و چیرگی اوست و از سوی دیگر با بالها در پیوند است، می تواند هم بر بالها و از راه آنها بر سیستم دایره ای که او را در بر گرفته است نشان بگذارد. بدان مفهوم که اندیشه و اندریافت ما از زندگانی و هستی یا به گفته ای دیگر باور ما، که گزینش های ما را در زندگی شکل می دهند، با توان ما در پیشرفت و بال گستردن مان در هستی پیوندی راست دارند.

دست راست رو به پیش و بالا بیان کننده راستی و بینش راست و درست است. هر آنکه راه راست رود پیشرفت می کند و بالا رود.

### آزادی اندیشه و گزینش

انسان در خود دارای بنیان خرد و خردورزی است، همانا نیروی دریافت راه از چاه و آنچه که برای گیتی و مردم سازنده است و یا زیانبار و آزاررسان. چنین نیرویی خداداده است و هیچکس نیز حق ندارد آن را بپوشاند و یا پیش راه آزادی گزینش را از مردم بگیرد.

### دین بهی، دین اختیار است نه دین جبر

و زور

هرکس آزاد است با خرد و آزاد اندیشی، راه زندگی و یا دین خود را برگزیند. البته در همبودگاه های مردمی و از برای بهزیستی مردم در کنار یکدیگر، سامان و قانونمندی فراهم می آید که هم زاینده خرد گروهی می باشد و هم هموندان و اندام آن همبودگاه از آنها پیروی می

۲-خویشکاری = مسئولیت

کنند.

### پاسخگو بودن - خویشکاری<sup>۲</sup>

پاسخگو بودن همانا پرسش پذیری است. اهورامزدا خود، پرسش پذیر است یعنی خویشکاری دارد و باید به پرسش ها پاسخ گوید. اگر او چنین است پس همه باید چنین باشند.

انسان نجات دهنده و رهایی بخش خویش است. هر کس پاسخگوی (مسئول) اندیشه، گفتار و کردار خویش است. در بیرون از دنیای ذهنی انسان هیچ نیرو، مینو یا روان بد و اهریمنی وجود ندارد تا او را گمراه کرده و به بدی وادارد. اگر منش و بینش نیک رهنما باشند، انسان خویشکاری خود را درمی یابد و بی چشمداشت و تنها برای درستی کار، برای بهتر ساختن خویش و همبودگاه و گیتی تلاش می کند. انسان اگر گزینش درست نکند دنیایش همچنان آشفته باقی می ماند و او (و دیگران) از نتایج آن رنج می برند تا زمانی که به هوش آیند و بنیان های اهورایی را دریابند.

### تقدیر و سرنوشت یا اختیار

هر کسی سرنوشت خود را با اندیشه، گفتار و کردار خویش می سازد. اگر چه رفتار آدمی اختیاری است، اما بازتاب آن جبری است که برابر با هنجار آفرینش (اشه) و قانون کنش و واکنش انجام می شود.

### ارزشمندی جایگاه انسان و زندگانی

ارجمندی جایگاه انسان تا جاییست که زنان و مردان نیک و پارسا در پیشبرد نیکی و پاکی همکار و همیار اهورامزدا دانسته شده اند. در دین بهی جهان جایی سپنتایی (مقدس) و زندگانی ارمغانی اهورایی است. بنابراین شایسته است از جهان و زندگانی به خوبی نگهداری و پاسداری کرده، جهان را آبادتر و چراغ زندگانی را فروزانتر از پیش به آیندگان سپرد. آرمان انسان آبادگرداندن جهان و شاد کردن جهانیان (هات ۲۸ بند ۱) و در اوج آن زایش خدا در خود و پیوستن به اوست.

## هوده های مردمی (حقوق بشر)

مردم از هر رنگ، نژاد، جنسیت، ملیت و دینی که باشند از یک سرشت اهورایی هستند و برتری هر کسی در نیکتر بودن اندیشه، گفتار و کردار اوست. در نامه‌های دینی بارها خرسندی، شادمانی و رستگاری مردم در سراسر جهان آرزو شده است. کورش بزرگ با پیروی از آموزش‌های اخلاقی و انسانی اشو زرتشت نخستین منشور آزادی حقوق بشر را صادر کرد.

## برابری زن و مرد

زمانی که انسانها از حقوق برابر برخوردارند، زن و مرد نیز در تمام مراحل زندگی مادی و مینوی زندگی حقوقی برابر دارند. هر جا که اشوزرتشت با مردم سخن می‌گوید زن و مرد را هر دو با هم یاد می‌کند. در نامه‌های دینی نیز از زنان و مردان نیک و پارسا هر دو نام برده شده است. (گاتاها - هات ۳۰ بند ۲)

## شهرآرایی - جهان آرایی

بر پایه چهار فروزه قانون، مهر، جنبش و خرد را نمی‌توان از هم جدا کرد. قانون و دادی که درونمایه اش مهر نباشد و شهریاری که استوار بر خرد نباشد، و هنجاری را که در آن جنبش نباشد به سازندگی و آبادانی نمی‌انجامد.

## مردم سالاری - سامان نیک برگزیده

همبودگاه آزاد مردمی شایسته است که تنها کسانی را برای اجرای کارهای گیتوی یا مینویی خویش و آنهم در یک روند آزادمنشانه برگزینند که در کار خود شایسته و کارآمد بوده و پیشینه‌ی راست و نیک داشته باشند تا آنکه سامان نیک و برگزیده برای راهبری همبودگاه را استوار سازند (وهو خشتر وئیریو)

## سازمان همبودی (اجتماعی)

کوچکترین یگان همبود مردمی خانواده است و بزرگترین آن جهان مردمی. همه

یگان‌ها - خانه، شهر، کشور و جهان باید از راه مهر و خرد با هم یگانه شوند.

## آشتی و دوستی

جنگ و دشمنی چه در راستای کشورگشایی و چه به نام گسترش دین، نادرست است. ما به جهانی سرشار از دوستی و مهربانی می‌اندیشیم. همه انسان‌ها باید با پیوستن و پایبندی به اشته، مهربانی و یگانگی را در بین خود گسترش دهند تا دوستی جهانی پدیدار گردد. هر زرتشتی به هنگام نیایش روزانه، باور و پیمان خود را در سرود «مزدیسنو اهمی» به مهر و آشتی در دین مزدایی زرتشتی استوار می‌سازد. او دینی را پیروی می‌کند که مخالف جنگ و خونریزی و ستایشگر آشتی، از خودگذشتگی و پارسایی است. کار و کوشش - کردار نیک یکی از موثرترین عوامل آبادانی و پیشرفت که خوشبختی انسان را به دنبال خواهد داشت کار و کوشش است. اشو زرتشت از همه خواستار است که در راستای پیروی از اشته و به یاری منش نیک در اندازه توان خود برای پیشرفت و آسایش جامعه انسانی تلاش کنند.

هنرآفرینی و تلاش در انجام کار نیک، یکی از راه‌های نیایش پروردگار است و به همین روی درویشی، ریاضت کشیدن، تنبلی و گدایی از کارهای ناشایست است. یادمان باشد که اندیشه و گفتار تنها بسنده نیست و اگر به کردار نینجامد خویشکاری به پایان نرسیده است. «بهترین زندگی (خوشبختی) و زندگی بد (بدبختی) را هرکسی با دست خویش برای خودش فراهم می‌آورد.» (گاتاها - هات ۳۱ بند ۲۰)

## پاک نگاهداشت زیست بوم (حفاظت محیط زیست)

از آنجا که انسان به همه گیتی و زیستبوم خود وابسته و پیوسته است، پس هر گونه زیان‌رسانی به سرچشمه‌های مادی و مینوی جهان هستی، آزار ۳-زه = توم = تخمه = نطفه

رسیدن به خود اوست. یکی از نمودهای اندیشه نیک در این دین که بر آن بسیار سفارش شده است پاک و پالوده نگاهداری زیستبوم است.

در گاتاها کشتار جانوران نکوهش شده و در گرمی داشت پدیده‌های سودمند و زندگی بخش سفارش شده است. پاک نگاهداشتن چهار آخشیح آب، آتش، خاک و هوا از بایسته‌های دینی به شمار می‌رود.

## آتش

آتش نماد آن چهار فروزه بنیادین مهر و پیوند (یگانگی) - جنبش و دگرگونی (دوگانگی)

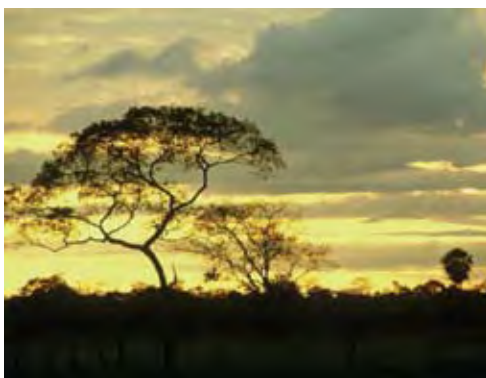
هنجار و قانونمندی - خرد و یا به بیانی دیگر آتش نهفته در هستی می‌باشد. آتش هم از زندگانی نشان دارد و هم از خرد نگاهبان زندگی. آتش، همه را گرد خود می‌آورد، به هم پیوند میدهد و به جنبش می‌اندازد.

نور آتش بهترین نماد روشنایی درون است زیرا که از درون تاریکی سر می‌کشد و نشان می‌دهند که انسان برای رسیدن به روشنایی و آگاهی چاره‌ای ندارد جز آنکه از درون تاریکی‌های زندگی بگذرد.

هر روشنی و گرمی در درون زهدان تاریکی و سرما زه<sup>۲</sup> می‌بندد تا هنگامی که زمانش رسید از آن سر برآورد و بیابد و گسترش یابد.

گرمی داشت آتش همانا ارجگزاری به همه این مفاهیم و ارزش‌هایی است که یاد شد.

آتش خود بگونه‌ای نقش پرچم/درفش را برای بهدینان دارد





# چرا ایرانیان شکست خوردند؟

استاد ابراهیم پورداود



دستکرد یا دستکرده) دستجرد، دستکره الملک ( پایگاه خسرو پرویز بوده و این پادشاه در هنگام ۲۴ سال تیسفون را، که پایتخت رسمی ساسانیان بوده و دست کم زمستان را در آنجا بسر می‌بردند، ندیده بود. این شهر که در کنار رود «دیاله» در شمال شرقی بغداد در شانزده فرسخی یا در سه روز راه (۱۰۷ کیلومتری) آن افتاده است. از سال ۶۰۴ تا ۶۲۸ پایگاه خسرو پرویز گردید و شهری بود بسیار آباد و باشکوه و چیزهای گرانبها و کمیاب در برداشت و یکی از گنجینه‌های پر مایه ی ایران به شمار میرفت. در لشکر کشی‌های خسرو پرویز به سوریه و پلستین و مصر غنائم پر ارج در آنجا انباشته شده بود، بویژه با اویزشی که خسرو پرویز به تجمّل داشت، می‌توان دریافت که پایگاهش تا بچه اندازه از چیزهای گرانبها برخوردار بود. ویرانه این شهر در سر شاهراه باستانی (در راه قصر شیرین و بغداد) در نزدیکی شهر بان، اسکی بغداد (بغداد نو) خوانده می‌شود. امپراطور روم پس از بدست آوردن گنجک، از پی خسرو پرویز رفت، در ششم ژانویه ۶۲۸ به دستکرد درآمد و خسرو پرویز از آنجا گریخته به «وه اردشیر» (سلوکیه نو) پناه برده بود. هراکلیوس و جنگاورانش دست به غارت شهر دستکرد گشودند و پس از آن، شهر را به دام آتش انداخته، ویران کردند.

## بنیاد شاهنشاهی به لرزه در آمد

تئوفانس که او را یاد کردیم و خود از پایتخت روم شرقی بیزانس (قسطنطنیه) بود در تاریخ خود (کرونوگرافی) که از پیش آمدهای سالهای ۲۸۴-۸۱۳ میلادی سخن می‌دارد، از جنگ هراکلیوس و

کار دستکرد تیسفون را بگشاید، اما از لشکر کشی بدانجا خودداری کرد، چه اندیشید ممکن است ایرانیان راه برگشتن را به روی او ببندند و بهتر دانست از دستکرد به گنجک برگردد و چندی در آنجا بماند.

خسرو پرویز، شاه سالخورده و فرسوده که خود را به (واه اردشیر) در سلوکیه، آن سوی دجله، روبروی تیسفون رسانیده بود، به بیماری اسهال خونی (ذوسناتاریا) دچار آمد و وصیت کرد که پس از او پسرش ((مردانشاه)) جانشین وی و وارث تاج و تخت شود. مردانشاه از شیرین، زن عیسوی خوزستانی وی، بود و تاج و تخت به پسر مهترش شیرویه میرسید، این است که این پسر نابکار که او را یاد خواهیم کرد، خود را به نام قباد دوم شاه خواند و پدر و همه برادران خود را کشت. پس از شکست از هراکلیوس بنیاد پادشاهی خاندان کهنسال ساسانیان بلرزید، بویژه از برای خسرو پرویز آبرویی نماند. بزرگان و آزادگان ایران که همیشه از کردارهای وی آزرده و ناخشنود بودند، پس از شکست از روم ناخشنودتر بودند. پرویز که پس از ناکامیابی و شکست، تند خوی تر شده بود، کار را بجایی رسانید که همه مردم از بیداد او به ستوه آمده، برکناری او را خواستار بودند، پس از جنگ هم رفتار او چنان نبوده که مردم از او خوشدل باشند. سالها پیش از نبرد با روم، گروهی از سران خاندانهای آزاده و نامور را، هر یک به بهانه‌ای کشت، از آنان است «بندوی» که دایی یا خال وی بود و کسی است که از برای به شاهی رسانیدن خواهر زاده اش که پرویز باشد کوشش‌ها و جانبازی‌ها کرده بود. پرویز به بهانه اینکه او در کشتن پدراش هرمزد چهارم دست داشته،

خسرو پرویز هم یاد می‌کند. به گفته وی، اندوخت‌هایی که در دستکرد بدست رومیان افتاده این است: سیصد بیرق که در جنگ‌های روم و ایران بدست ایرانیان افتاده بود، مقدار هنگفتی شمش سیم (نقره غیر مسکوک) خوانچه‌هایی که در جشنها از برای بجای آوردن آئین دینی بکار میرفت، فرش‌های زربافت، پارچه‌های ابریشمین، جامه‌های ابریشمین و کتان، شکر، زنجبیل، داربوی (عود) فزون و فراوان، عطرهای گوناگون در باغ بسیار بزرگ کاخ خسرو پرویز در دستگرد شتر مرغ و آهوی و گورخر طاووس و تذر و شیر و پلنگ نگهداری میشد. از این شهر ثروتمند، غنیمت فراوان به قسطنطنیه گسیل شد. هراکلیوس می‌توانست پس از ساختن

او را کشت تا خود از گناه پدر کشتی برکنار ماند. برادر او بسطام (بستام = وستام = ویستاخم) را از خراسان بدرگاه خواست تا او را هم نابود کند اما او دریافت که خسرو آهنگ جان او دارد و سرکشی آغاز کرد، گروهی از بازماندگان لشکر بهرام چوبین و گروهی از دیلمیها، و ترکها با او همراه شدند و او خود را همانند بهرام چوبین شاه خواند و سکه به نام خود زد. هنگام شش سال او در برابر سپاه خسرو پایداری کرد تا اینکه در سرزمین همدان در پایان سال ۵۹۵ یا آغاز سال ۵۶۹ کشته شد. با اینگونه پیش آمدها در هنگام سی و هشت سال پادشاهی خسرو، فزون و فراوان بر می‌خوریم. برای اینکه سخن دراز نگردد از یاد کردن آنها خود داری می‌کنیم، گرچه بسیاری از آنها گویاست که چگونه ایران رفته رفته با این پیش آمدها سست و ناتوان گردید تا آنجائی رسید که همه نیروی خود را از دست داده، از عرب شکست خورد.

### کشتار بزرگان

یکی از این پیش آمدها که دو سال پیش از مرگ خسرو روی داد، کشتار بزرگان است. خوب است در این زمینه گفته آید: به گفته ی بلعمی ((خسرو را سرهنگی بود بزرگوار و خدمت او و پدرش کرده بود بسیار سال و مردم ایران او را بزرگ داشتندی، نام او مردانشاه، او پادوسپان نیمروز بود. دو سال پیش از اینکه خسرو بمیرد، منجمان را پرسید، آخر کار من چگونه خواهد بود، بدو گفتند مرگ تو به دست مردی از سپاه تو که پادوسپان نیمروز است خواهد بود، خسرو گمان برد که این کس باید مردانشاه باشد که مرد توانگر

و نیرمندی است در نیمروز، او را به درگاه خواست، چون بهانه‌ای از برای کشتن او نجست، تدبیر کرد که دست راستش ببرد و او را خواسته بسیار دهد و باز جای خویش فرستد تا به دست همی زید و خسرو از او ایمن شود و او به سر ولایت باز رود. پس بفرمود تا دستش ببریدند و بخانه باز فرستاد. مردانشاه میگریست و میخروشید و دو شبانه روز چیزی نخورد و نخفت، سوم روز خسرو به خانه او کس فرستاد و از وی پوزش خواست و دل خوشی داد و خواسته بسیار فرستاد و گفت من دانم که ترا هیچ گناه نیست، پس از این ترا چندین خواسته دهم که خوشنود شوی، مردانشاه گفت که مرا هیچ خواسته نمی باشد، مرا به تو یکی حاجت است اگر روا کنی، دل من خوش گردد. خسرو گفت روا کنم، گفت موبد بزرگ را بخوان و بر خوشتن گواه کن که آن حاجت من به تو، اگر چه گران باشد روا کنی. خسرو از شرم آنکه چنان رفتار با وی کرده بود. موبد موبدان را بخواند و سوگند خورد و عهد کرد. پس گفت اکنون حاجت خواه که سوگند خوردم، گفت حاجت من به تو این است که مرا بکشی! خسرو از بهر آن سوگند چاره ندید، بفرمود تا او را کشتند. مهر هرمز، پسر همین مردانشاه است که خسرو پرویز را بفرمان شیرویه در زندان کشت و آن را یاد خواهیم کرد. پیداست که شیرازه کارها در ایران پس از شکست، مانند هر کشور شکست خورده از هم گسیخته شد. خسرو پرویز نیز از این گزند، تندخوی تر شده خواست با درشتی همچنان فرمانروایی خودکام بماند. گناه شکست را به گردن سران سپاه و مرزبانان انداخته گفت ((شما را سه سال بپروردم و اندر بخشایش من

همی بودید از برای این روز شمار را همیداشتم با من وفا نکردید و با دشمن من نجنکیدید. ریختن خون شما رواست و شما را ارج نیست. هزار تن از مهتران آنان را بزدان افکند و هر شب پاسبانان چهار و پنج کس را همی کشتند.))

### پادشاهی شیرویه نابکار

گماشتگان او، باژ و ساو بیست و سی ساله پس مانده را به زور از مردم می‌گرفتند. گویند بیست هزار تن را در زندان داشت و مردم می‌خواستند که آنان را رها کند. خیره سری را به جایی رسانید که همه مردم به ستوه آمده خواستند او را براندازند و پسر مهترش شیرویه را به پادشاهی بردارند. این پسر نابکار که به نام قباد دوم به تاج و تخت ساسانیان رسید. نخستین کارش این بود که همه برادران خود را که پانزده و شانزده و برخی هم هفده و هجده تن، نوشته اند کشت. برادرزادگان خود را به هر کدام که دست یافت نابود کرد، جز اینکه برخی از فرزندان آن برادران را، بدر بردند و در گوشه و کنار، پنهانی نگهداری کردند. همه سران و بزرگان ایران را پراکنده و پریشان کرد و فرمان داد پدرش پرویز را در خانه یکی از مرزبانان باز دارند. پنج روز پس از رنج زندان، جوانی را بنام «مهرهرمز» پسر همان مردانشاه سیستانی است که گفتیم بیگناه بدستور خسرو پرویز نخست دستش را بریدند و سه روز دیگر او را کشتند. مهر هرمز، پسر کینه جوی، با تبریزی، شاه سالخورده را در ۲۹ فوریه ۶۲۸، سال هفتم هجرت، پس از ۲۸ سال پادشاهی از پای در آورد، شیرویه کشنده پدر خود را کشت، با اینکه خودش او را برای این

کار فرستاده بود. دیگر از کارهای شیرویه این بود که از تیسفون پیکی بشتاب نزد هراکلیوس امپراتور روم که در گنچک بود فرستاد و از او سازش خواش کرد، امپراتور که در آنجا آنچه در تیسفون می‌گذشت می‌شنید، شتابزدگی برای آشتی و سازش نداشت. یکی از شرط‌های سازش این بود که چلیپا برگردانده شود. ناگزیر مصر و پلستین و سوریه و آسیای کوچک و بین النهرین غربی پس داده شد و بردگان جنگ نیز برگردانیده شدند. این همه نابکاری شیرویه برای این بود که چندی کامران بسر برد و بی ددرسر شاهنشاه و فرمانروای ایران باشد، اما دیری نپایید که به بیماری طاعون، در دستکرده، در گذشت. در تاریخ گزیده آمده که مدت عمرش بیست و دو سال بود. هنگام پادشاهی او را شش یا هفت و هشت ماه نوشته اند و همین چند ماه از برای تهی کردن ایران از سران و بزرگان کافی بود. از اوست که ایران بی یار و پناه شد و آسان تر شکار تازیان گردید. نوشته اند برمک، پسر فیروز، که از نیاکان برمکی‌ها بود، وزیر شیرویه بود. در زمان پادشاهی ننگین شیرویه بود که رسول الله از جهان در گذشت و ابوبکر به خلافت رسید. از روزگار همین خلیفه است که دست عرب به غارت هستی بیزانس و ایران گشوده شد.

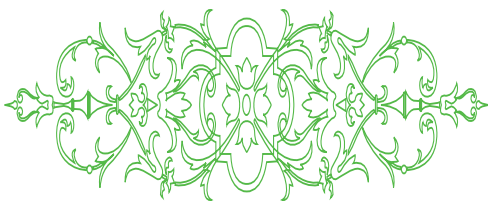
### دجله و فرات سرکشی کردند

دیگر از بدبختی‌هایی که به ایران روی داد و مایه نیکبختی عرب گردید، سرکشی دجله و فرات است، آنچه را که ما امروز گزند اهریمنی یا خشم طبیعت می‌خوانیم، برخی از نویسندگان پیشین بخشایش ایزدی خوانده، گویند خدا این آسیب‌ها را

بر انگیخت تا عرب رستگار گردد، آنچنانکه طاعون سهمگین که در روزگار شیرویه، پس از طغیان دجله و فرات بروز کرد و در عراق بگفته مسعودی صد هزار را از مردم آنجا را و بسا بیشتر کشت و خود شیرویه هم از آن در گذشت، به خواست خدا، به زبان عجم و سود عرب فرستاده شد. پیش از اینکه مرگ، خسرو پرویز را دریابد، پیک مرگ با دو رود خروشان و سرکش، کشورش را دریافت. بلاذری گوید این در سال ششم هجرت بود (خسرو در سال هفتم هجری درگذشت) که دو رود بزرگ فرات و دجله با هم سرکشی آغاز کردند و مرکز دولت ساسانیان بیش از پیش دچار شور بختی گردید. هنوز ایرانیان با رومیان در نبرد بودند که به آن گرفتاری، گرفتاری دیگری افزوده شد. بسا در تاریخ طغیان دجله و یا طغیان فرات جداگانه یاد شده و به نام بطیخه (در جمع بطایح) از آنها سخن رفته، اما جوشش آنها با هم در جدایی یاد نگردیده و نه کسی شنیده که این همه ویرانی از طغیان آنها به عراق روی داده باشد. دجله و فرات دست به هم داده در سر راه خود در همه جا سد و بند را شکسته، خانه و آشیانه مردم را فرا گرفت و کشتزارها را تالابها ساخت. خسرو پرویز که آفتاب زندگیش به لب بام رسیده بود در سال ۶۲۸-۶۲۷ کوشید که این بالا را از مردم برگرداند، کارگران را با مزد بسیار بر آن داشت که در یک روز چهل بند و ورغ بسازند و همه این کوششها بیهوده ماند. اگر این بلا را به تلقین عفريت تعصب، رحمت الهی نخوانند، پس چه نامی برازنده است! پس از چندی که آب فرو نشست، سرزمین عراق یک تالاب (باتلاق) بزرگ گردید و ناخوشی‌های گوناگون پدید آورد. نوشته اند که گوشه‌ای از

تالار در بار یا کاخ پادشاهی تیسفون ازین طغیان فریخت و آن را به فال بد گرفتند. در سراسر سالهای پر آشوبی که پس از خسرو پرویز به ایران گذشت، آشوبی که دجله و فرات در سرزمین عراق پدید آورد، چاره نگردید. ویرانی‌های این طغیان که تا رسیدن عربها به آن مرز و بوم، در همه جا هویدا بود، همچنان پا بر جا ماند.

در میان پیش آمدهای ناخوش روزگار خسرو پرویز، آنچه بیش از همه به زیان ایرانیان و به سود عربها بود آزدگی خاندان بنی لخم بود. مردمی را که بنی لخم خوانند، سامی نژادند، گویا از جنوب سرزمین‌های عرب نژاد، از خاک یمن باشند که نسبتا بیشتر از تمدن برخوردارند، اینان به سرزمین سواد یا عراق کنونی مهاجرت کرده، در مرز و بوم نجف و کوفه کنونی شهریاری بهم رسانیدند. پایگاه این شهریاری در شهر حیره در یک فرسنگی کوفه بود. از این شهر تا به نجف بیش از یک ساعت سواره، راه نبود. این شهر در کرانه دریاچه‌ای بود که امروزه خشک است و از سوی دیگر به ریگزار یا کویر پیوسته بود.





## گفتگوی نگار، خبرنگار کمیته بین المللی نجات با دکتر فریدون جنیدی، ایران‌شناس و شاهنامه‌شناس معاصر

# هزار سال دروغ درباره فردوسی فردوسی ستایش محمود نکرده است

نگار: به نظر شما که سال‌ها روی شعرهای فردوسی کار کرده‌اید فردوسی چه جایگاهی در فرهنگ ما دارد؟

دکتر جنیدی: من روی شعرهای فردوسی کار نکرده‌ام، روی شاهنامه فردوسی کار کرده‌ام فردوسی روح و روان فرهنگ ایران است، روان نگران ایران، جان تب دار ایران، نگاهبان ایران، فردوسی جان ایران است جایگاهش را که نمی‌شود با زبان بیان کرد

نگار: آیا فردوسی را می‌توان به عنوان یکی از حماسه‌سرایان بزرگ دنیا نامید؟ دکتر جنیدی: به نظر من تنها حماسه‌سرای بزرگ جهان فردوسی است دیگران را نمی‌

شود با او مقایسه کرد نگار: پس به نظر شما هیچ حماسه‌سرای نیست که همتای فردوسی باشد؟

دکتر جنیدی: هیچ کس را در جهان سراغ ندارم. ضمناً اشتباه است که

خیال می‌کنند فردوسی فقط حماسه سروده فردوسی تاریخ مدون جهان آریایی پیش از تشکیل ایران و پس از تشکیل ایران را همان طوری که بوده از گفتار پیشینیان به شعر در آورده و این خود کار بزرگی است که فردوسی انجام داده است. فردوسی دقیق‌ترین رویدادهای تاریخ جهان را که دست دیگران به آن نرسیده است به شعر ترجمه کرده و به شعر پارسی به ترجمه در آورده

نگار: چرا دولت و سازمان میراث فرهنگی اهمیتی به این شخصیت بزرگ نمی‌دهند و حتی اجازه می‌دهند که حریم محوطه آرامگاه فردوسی با دکل‌های برق خراب کنند؟ دکتر جنیدی: شما این را از من نپرسید نگار: حداقل نظرتان را بگویید؟

دکتر جنیدی: من نمی‌دانم شما شاهنامه ویرایش شده من را دیده‌اید یا نه؟ اگر ببینید خواهید دانست که هیچ کس تا به حال فردوسی را چنان که باید نشناخته حتی این استادانی که در دانشگاه‌ها درس می‌دهند این‌ها فردوسی را نمیشناسند. اگر می‌شناختند نمی‌گفتند که فردوسی مدح کسی چون محمود را گفته است. در شاهنامه ویرایش شده من ثابت می‌کنم که فردوسی بالاتر و والاتر از آن بوده که کسی مثل محمود را مدح بگوید. این کسانی که فردوسی را با اشعار افزوده به شاهنامه می‌شناسند بسیار پای می‌فشارند به اینکه فردوسی مدح محمود را گفته و حتی به هجو نامه‌ای که از زبان فردوسی برای محمود سروده شده استناد می‌کنند که «همانا که شه نانوآزاده است، بهای ته نان به من داده است» یا بهای یکی نان یا بهای ورنان. من به یکی از

این مدعیان گفتم که شما با این شعر محمود را بالا می‌برید. ایرانی بیدار شو. من به یکی از این‌ها گفتم وقتی می‌خواهید فردوسی را در نظر بیاورید سرتان را فرو نیفکنید، پشت پایتان را ببینید فردوسی را و رای کهکشانشان‌ها ببینید که نگران ایران امروز است. خوب وقتی استادان دانشگاه‌های ما چنین پندار نا درستی درباره فردوسی داشته باشند شما از یک عده دولت‌مرد که غیر از کارهای دیوانی کاری نمی‌کنند و آگاهی از فرهنگ ایران ندارند، از افتخارات فرهنگ ایران بی‌خبر هستند از آن‌ها چه توقع دارید؟

نگار: استاد شما اولین کسی بودید که پیشنهاد جهانی شدن فردوسی را دادید و ما خبر آن را در سایت خودمان هم منتشر کردیم آیا آنچه که در سال گذشته انجام شد، به نام بنیاد شما هم ثبت شده است؟

دکتر جنیدی: من پیشنهاد ندادم که فردوسی را جهانی کنید بلکه من گفتم که سال ۱۳۸۸ سال هزاره پایان یافتن شاهنامه است اما متأسفانه چند نفر که این را به یونسکو پیشنهاد داده‌اند نامی از من نبردند در حالی که من از دو سه سال پیش این سال را معین کرده بودم حالا نحوه تعیین این سال هم این است که فردوسی در پایان شاهنامه می‌فرماید که: سر آمد کتون نامه یزدگرد/ به ماه سپندارمزد روز ارد ز هجرت شده پنج هشتاد بار/ که پیوستم این نامه نامدار

خوب پنج هشتاد بار یعنی چهارصد، ماه سپندارمزد روز ارد یعنی ۲۵ ماه اسفند در سال ۴۰۰ هجری. اگر سال ۴۰۰ هجری را ما به سال خورشیدی در بیاوریم چون هر سال قمری ۱۱ روز کمتر از سال خورشیدی دارد بنابراین این می‌شود سال ۳۸۸ خورشیدی. در سال ۳۸۸ خورشیدی که شاهنامه به پایان رسید پس بنابراین این سال ۱۳۸۸ می‌شود هزارمین سال.

من این‌ها را به دولتی‌ها و آن اشخاصی که می‌روند خودشان را

آنجا مطرح می کنند نگفتم، این را من برای جوانان ایران می گویم و این یک هشدار است برای جوانان ایران تا بدانند که کارها بیهوده نیست. یک پس پرده ای که ما نمی بینیم که آن جهان مینوی هست روان فردوسی نگران است. روان نیاکان ما نگرانند. بله به این ترتیب همه این ها معادل هم شد تا اینکه هزاره را ما جشن بگیریم. سال ما برخلاف اروپاییان که از میانه زمستان شروع می شود درست بر مبنای حرکت خورشید است که نیاکان ما تشخیص دادند. بر پایه زمان سنجی هایی که من کردم و مقاطع تاریخی که از عمر جهان و رویدادهای مختلف جهان به دست آوردم و دانش زمین شناسی امروز آن را تایید می کند ۸۰۰۰ سال پیش ما این گاهشماری خورشیدی را پیدا کردیم. آغاز سال همان آغازی است که همه جان ها شکفته می شود، همه گلها شکفته می شود، شب و روز برابر می شود، مهر بر تیرگی غلبه می کند. این فرمان خداست که نیاکان ما فهمیدند. البته این را به شما بگویم که اروپائیان پیشتر از اینکه به کیش عیسی بگروند به وسیله مهربان که از ایران رفتند این را می دانستند. نشانه هایی از آن دارند که نشان میدهد که گاهشماریشان بر اساس ماه خورشیدی بوده برای اینکه وقتی می گوئیم ماه سپتامبر در گاهشماری امروز میلادی ماه نهم است و در حالی که «سپت» به فرانسه یعنی هفت، همان هفت فارسی و هپت پهلوی. وقتی می گوئیم دسامبر، ماه دسامبر الان ماه ۱۰ آن ها است ولی دسامبر در حقیقت «دس» اوستایی «دس» پهلوی و ده فارسی است و دیه فرانسوی است یعنی ماه دهم. پس بنابر این آن ها ماههایشان را کشیدند عقب و به هم ریختند که نهایت نادانی است. من ننگم می آید که به یونسکو اعلام کرده باشم. یونسکو کیه؟ وقتی که شارلومان فرانسه را تشکیل داد ۳۰۰ سال پیش در سر تا سر فرانسه ۳ هزار نفر با سواد

بیشتر نبوده در صورتی که هزار سال پیش ما چی دادیم به جهان؟ شاهنامه دادیم، ابن سینا دادیم، ابوریحان دادیم، خیام دادیم، اینهمه ستاره روشن تابناک جهان علم را. حالا پاریس کجا باشد که من بروم به آن گزارش کنم. بله من سال ۱۳۸۸ خورشیدی خیامی را سال پایان یافتن شاهنامه میدانم ولی آن ها بردند توی گاهشماری چوپانی خودشان گفتند ۲۰۱۰، یعنی از ۱۲۵ سفند تا سی سفند که می شود ۵ روز این را کشاندند به آنطرف سال در حالی که این طرف سال است. خوب حالا البته باید ایران سر تا پا جشن شده باشد یعنی الان من به شما می گویم که در پایان زمان قاجاریه یکی از خوانین بختیاری که من الان به یاد ندارم سفارش نوشتن و نقاشی کردن یک شاهنامه را دادند به تهران و این شاهنامه حاضر شد. وقتی که خبر دادند آن خان بختیاری یک عده ای تیر انداز و سوار و رکاب دار فرستاد به همراهی دهل و سرنا و تخت روان و آن شاهنامه را از تهران تا سمیرم تا قشقای بردند با دهل و سرنا و تیر اندازی و تاخت و تاز و فریاد و غریو و هر روستایی رسیدند همه فهمیدند که این شاهنامه دارد می رود. حالا هزاره شاهنامه است و من شاهنامه را ویرایش کرده ام همه خواب اند. ولی ای ملت از خواب بیدار شو روان بیدار فردوسی از فراز کهکشان ها دارد نگاه می کند شرم دارد این قدر ما خواب باشیم.

نگار: استاد خواندن و فهمیدن شاهنامه برای جوانان سخت و فهم آن مشکل است آیا شاهنامه ویرایش شده شما هم به سختی شاهنامه های دیگر است؟ دکتر جنیدی: من همین سخن را از هزار تا دو هزار جوان ایرانی شنیده ام که می گویند شاهنامه را با احترام خریدیم بوسیدیم بردیم خانه باز کردیم دیدیم نمی توانیم بخوانیم و گذاشتیم کنار حالا شاهنامه ای که من ویرایش

کردم روشن تر از آفتاب است تمام ابیات خود فردوسی را درشت چاپ کردم ابیات افزوده را ریز چاپ کردم و افزوده ها را شماره دادم در پا نویس شرح دادم که به چه دلیل این بیت افزوده است.

....

نگار: چرا افزایشگان این دستبردها را انجام داده اند و چه کسانی بوده اند؟ دکتر جنیدی: فردوسی دو جا از محمود یاد کرده، نه اینکه نام برده چون ننگش می آمد نام ببرد، یکی در آغاز شاهنامه است آنجا که در باره امیر منصور که پشتیبان فردوسی بوده در سرایش شاهنامه نام میبرد به این ترتیب: بدین نامه چون دست بردم فراز/ یکی پهلوان بود گردن فراز

جوان بود و از تخمه پهلوان ( یعنی پسر ابو منصور محمد ابن عبد الرزاق طوسی بود که فرمان به این گردآوری شاهنامه داد این پسرش است حالا) خردمند و بیدار و روشن روان مرا گفت کز من چه باید همی / که جانت سخن برگراید همی روشن تر در این بیت است:

به چیزی که باشد مرا دسترس / برآرم نیارم نیازت به کس همی داشتم چون یکی تازه سیب / که از باد بر من نیاید نهیب خوب این سه بیت درباره امیر منصور است. این انبوه شبه استاد، کوتاه بین، بی خرد که می گویند محمود پشتیبان فردوسی بود همین سه بیت که در آغاز شاهنامه آمده را خواندند؟ خواندند دیگر، نفهمیدند که اگر خوانده بودند که نمی گفتند که محمود گفته

چنان نامور گم شد از انجمن / چو از باد سرو سهی در چمن نه زو مرده بینم نه زنده نشان / به دست نهنگان و مردم کشان

....

کسی که درباره شاهنامه کار می کند باید بداند که امیر منصور کیست و پشتیبان فردوسی بوده. این آغاز کار است. خوب حالا و از سفرهای دریایی

او آگاهی نداریم یعنی فکر کرده که این رفته تو دریا غرق شده نهنگ ها او را خوردند! خوب شما را بخدا با این کشور، با این استادها چکار باید کرد؟ جوان به کجا باید برود؟ شما

این ها مدح محمود را بکنند. به عنوان مثال همان جا که می گوید: ستم باد بر جان او ماه و سال / کجا بر تن شاه شد بر تو باد بلافاصله اضافه می کنند: یکی پند آن

۶۰ هزار دینار مثلا به فردوسی بدهد. داستان درست کرده اند و هزار سال است هیچ کس به آن نیندیشیده است. دریغ بزرگ تر این است که نام هر کدام از این شاعران خود فروش را که می برند نمی گویند که این ها سله گرفته اند فقط می خواهند بگویند فردوسی شاهنامه را فقط برای سله محمود سروده. این خیلی جالبه تا به حال هیچ کس به این ها توجه نکرده. اینقدر که سله می داد به این شاعران فقط نظرش این بود به گمان من که نظر فردوسی را جلب کند که فردوسی هم او را بشمار نمی آورد. این شرح حال شاهنامه شناسان ما که هیچ کدام همه این ها را نفهمیدند. یک چیز دیگر هم الان می گویم شاهنامه در سال چهارصد هجری به پایان رسید یعنی در سال ۳۷۰ آغاز شده. محمود در سال ۳۷۰ یازده ساله بود. چطور پس این ها می گویند زمانی که فردوسی می خواست شاهنامه را بسراید



حق دارید وقتی شاهنامه را نمی توانید بخوانید.

...

برای چه به شاهنامه افزودند؟ برای اینکه فردوسی رفت و محمود هم به درک واصل شد بعد مسعود هم در جنگ بین دو برادر سرش را بریدند نوبت پادشاهی رسید به «مودود». اینجا شاعران دربار محمود که سر او را رسانده بودند به خدا خواستند که کاری بکنند تا بگویند فردوسی هم مدح محمود را گفته، چون سلطان سخن، پادشاه سخن، خداوند سخن فردوسی بود. بنابر این شاهنامه های موجود همه را جمع کردند. حالا دیگر فردوسی هم در جهان نبود و این ها را دادند به پنج شاعر سفله ی دريوزه گر بی صفت مثل همان اسجدی که داستان های شاهنامه را باز کردند و وسطش ابیات افزوده کردند تا وسط

شاه یاد آورم / ز کژی روان سوی داد آورم  
یعنی تا به حال هر چه من گفتم کژ بود حالا میخوام داد بگویم. داد چیست؟ ستایش محمود!  
اصلا محمود پادشاه نبود. در دربار و همه جا به او می گفتند میر کتاب بزرگ. تاریخ بیهقی در دست است، هر جا هم از محمود نام میبرد امیر محمود می گوید. بعد هم وقتی که مرد همه می نویسند میر ماضی. مسعود را هم که کشته شد امیر شهید یاد کرده، مودود را امیر مودود.  
اصلا این ها شاه نبودند شهنشاهش کرده اند: شهنشاه ایران و توران و هند / ز تیغش جهان شد رومی پرنده خوب این ها نادرست است. هر کجا اضافه کرده اند تا بتوانند نام محمود را بیاورند و بعد هم بگویند آهان محمود چقدر خوب بوده که خواسته

رفت به دربار محمود تا از او حمایت بگیرد. محمود در ۳۸۹ به عمارت رسید یعنی ۱۹ سال بود که شاهنامه را فردوسی گفته بوده که تازه این امیر شده. من بعضی وقت ها خدا می داند برای همچین چیزهایی اگر خنجر در دستم باشد میزنم به قلب خودم. آخر اینقدر بی خیالی در یک ملتی! چقدر نیاکان ما باید از ما بیزار باشند که می گویند همین ها هستند فرزندان ما؟ این همه ما جهان دانش را فتح کردیم، به آسمان ها پرواز کردیم همین است فرزند من؟ آخ و درد و ننگ بر این گونه اشخاص. من البته جوانان را هیچ تقصیری برایشان نمی بینم. این ها همه کسانی که نامشان استاد است یک مقدار درک کنند یک کمی خرد را داور بکنند.



# آریایی / تعیین تکلیف با یک واژه



دکتر شروین وکیلی، مدرس جوان دانشگاه تهران، نویسنده، متفکر و سخنوریست که نامش در میان بسیاری از دوستداران فرهنگ ایران زمین پر آوازه است. او تحصیلات دانشگاهی اش را در دانشکده علوم دانشگاه تهران در رشته زیست شناسی آغاز کرد و پس از گذراندن دوره کارشناسی ارشد زیست شناسی و جامعه شناسی در همان دانشگاه، سرانجام در سال ۱۳۸۶ موفق به کسب درجه دکترای جامعه شناسی از دانشگاه علامه طباطبایی شد. گرچه او نویسنده سه نسخه کتاب است که تا امروز منتشر شده اند نمی توان آثار وی را به این سه اثر محدود دانست. در چند شماره آینده گفتارها/نوشتارهایی را از این پژوهشگر ایرانی خواهیم آورد تا با گوشه ای از شیوه اندیشه پژوهشگران جوانتر درون ایران بیشتر آشنا شویم. ناگفته پیداست که زیان نوشتاری همانی است که نویسنده نوشته است و ما نیز در هیچ نوشته ای دست نمی بریم.

کمیاب اند کلیدواژگانی که به قدر «آریایی» مسئله زا بوده و تاریخی چنین پر فراز و نشیب را در پشت سر داشته باشند. از آن هنگامی که این عبارت در کتیبه های هخامنشیان دلالتی سیاسی و هویت بخش یافت تا میانه ی قرن بیستم که کارکردی مشابه اما خونین و بدنام را در سرزمینهایی دوردست در اروپا به دست آورد، ۲۵ قرن گذشته است و در تمام این مدت این واژه و مشتقهای آن موقعیتی مرکزی در تعیین هویت جمعی ایرانیان داشته اند. مفهوم آریایی در زمینه ای هخامنشی، پارتی، ساسانی، شاهنامه ای، کوشانی، شعوبی، صفوی و در نهایت زبانشناسانه یا نژادپرستانه، طیفی بسیار متنوع و گاه متعارض از معانی را حمل کرده است و به مجموعه ای بسیار متنوع و ناهمگون از جنبشهای اجتماعی دامن زده است که در شرایطی گوناگون در جوامعی مختلف و تاریخهایی دیر و زود پدیدار آمده اند. یکی از دلایل مسئله زا بودن این واژه، همین توانمندی شگرفش برای بسیج هویت‌های جمعی

و سابقه ی پرباری است که در این زمینه داشته است. امروز که بازتعریف هویت ایرانی ضرورتی عریان است، دستیابی به نظامی منسجم و همسازگار از واژگان و مفاهیم که زیر و بم برداشت عمومی ما از «من ایرانی» را روشن کند، نیازی همه گیر است. از این روست که باید تکلیف خود را با این کلیدواژه نیز روشن کنیم و بالاخره تصمیم بگیریم که استفاده از آن در حال و هوای امروز تاریخ و در این زمینه از جغرافیا روست یا ناروا و اگر روست آن را با چه دلالتی باید به کار گرفت و پیرایه ی چه معانی ای را باید از دامنش زدود. برای دستیابی به موضعی روشن و قابل دفاع در این مورد، در این نوشتار بر زبانشناسی تاریخی تمرکز خواهم کرد و سیر تحول واژه ی آریایی و مشتقهای رایج آن را در زبانهای گوناگون - به ویژه در جامعه ی ایرانی - دنبال خواهم کرد و بارهای معنایی گوناگونی را که در مسیر زمان به خود پذیرفته است واریسی خواهم نمود. چنین میاندیشم

که همین تبارشناسی معنایی برای تصمیم‌گیری درباره ی واژه ی آریایی کافی باشد و بتواند چارچوبی تاریخ مند را برای پالایش معانی درآمیخته با این نشانه به دست دهد. گفتار نخست: در هند باستان ۱. کهنترین سندی که از کاربرد واژه ی آریایی در دست است، ریگ وداست که تاریخ نگارش آن را در حدود ۱۷۰۰ پ.م می دانند. در وداها، آریا/ آریه واژه ایست که بارها برای نامیدن قبیله و نژاد نویسندگان وداها به کار گرفته شده است. سراینندگان جملات ودایی، خود را به قبیله، نژاد یا قومیتی به نام آریا منسوب می کردند و دشمنان خویش را با نام داسیه مشخص می کردند. در سراسر ریگ ودا، عبارت داسیه و آریه همچون یک جفت معنایی متضاد به کار گرفته شده است؛ چرا که به عنوان مثال در عبارت «وی جاین هی آریان یکه داسیاوه» (خوب بشناس تفاوت آریا را از داسه) این دو در برابر هم قرار گرفته‌اند و چنین است در واپسین بند سرود برای ایندرا و ۱- ریگ ودا، ۸، ۱، ۵۱.

ایندرانی.

با مرور کاربرد این واژه در وداها، آشکار می شود که بی تردید نویسندگان این متن هویت جمعی خویش را زیر این عنوان صورتبندی می کرده اند؛ چرا که مثلاً در سرود برای ویشنو آواز «مردم آریایی» سخن رفته است: «حتی آن موجود آسمانی که برای همراهی آمد، ویشنو به ایندرا، خدایی به خدایی اصیلتر، که سازنده ی دارنده ی تخت در سه جهان است، مردم آریایی را کمک می کند و به پرستنده سهمش را از قانون مقدسش می بخشد.»

در همین متن، هند شمالی که در زمان نگارش وداها به تازگی به چنگ قبایل هند و ایرانی نوآمده افتاده بود، آریاورته یعنی مسکن آریایی ها نامیده می شود و این نشانگر آن است که مفهوم آریایی علاوه بر دلالت زبانی یا نژادی، معنایی جغرافیایی ای را هم در پیوند با محل سکونت این مردم حمل می کرده است.

در مورد معنای دقیق واژه ی آریه در سانسکریت و هندی باستان، توافقی عمومی در میان صاحب نظران وجود دارد. پل تیمه (۱۹۰۵-۲۰۰۱ م.) معتقد بود آریه به بیگانه ی خویشاوند اشاره می کرده و غریبه ای که دوست است و مهمان می شود را نشان می داده است. این در برابر عبارت داسیه است که بیگانه ی دشمن خو و خطرناک را می رساند.<sup>۲</sup> از دید تیمه، کاربرد ریشه ی «آره» و «ره» -به معنای «تو، آنجا»- در هندی میانی از این معنای کهن آریا برخاسته است. تیمه این نظر خویش را با ارجاع به ایزدی به نام آریامنه تقوی می کرد که در آن آریه «دوستی و مهمان‌نوازی» معنا می دهد.

با این وجود، اگر به منابع هندی بنگریم، عبارت آریایی را به معنایی متفاوت بازخواهیم یافت. در واژه نامه ی هندی آماراکوشا که در حدود سال ۴۵۰ میلادی نوشته شده است، در برابر آریا چهار مترادف آورده شده است که عبارتند از: «مهاکولاکولی ناریام» (برخاسته از خاندانی اصیل و برجسته)، «سَبْهیه» (رفتار نجیبانه داشتن)، «سَجَنَه» (محترم و بزرگزاده بودن)، و «سادَهَوَه» (درستکار یا پرافتخار بودن).<sup>۳</sup> در میان این فهرست، معنایی شبیه به آنچه تیمه پیشنهاد کرده است دیده نمی شود. بنابراین دست کم در هند قرن پنجم میلادی، آریا همان معنای مشهور امروزی خود به معنای اصیل و شریف را داشته است.

۲. در میان متون بودایی نیز معنایی نزدیک به موارد بالا از آریا مراد شده است. چنان که چهار حقیقت اصیل بودایی در متون پالی «چَتاری آریه سَکائی» و در متون سانسکریت «چَتواری آریاستیان» نامیده می شوند. عبارت بودایی راه هشتگانه ی نجیبانه و شریف نیز در زبان پالی «آریو آتَهنگیکو مگو» و در سانسکریت «آریه استنگه مارگه» است. در تمام این موارد آریا «اصیل، ریشه دار و راستین» معنا می دهد.

واژه ی آریا اما تنها در متون بودایی کاربرد ندارد. در چارچوب دین هندوی، این واژه از دیرباز برای اشاره به مردمی که در یکی از سه طبقه ی کَشتریه، برهنه، و ویشیه عضویت داشته باشند، به کار گرفته می شده است. این سه، طبقات اجتماعی کهن جوامع هند و اروپایی هستند که با ارتشتاران، موبدان و صنعتگران عصر ساسانی یکسان

هستند. مهاجمان سپیدپوستی که در حدود زمان تدوین وداها به هند کوچیدند، پس از تسخیر این سرزمین، بر یک طبقه از رعیت های نیمه برده چیره شدند که داسیه نامیده می شدند و کشاورزی به ایشان محول شد. آشکارا، در نظام طبقاتی هندوی، آریا به معنای اشرافی و نخبه ی پیروزمند است، در برابر بومیان شکست خورده و نیمه برده ی کشاورز.

گفتار دوم: در ایران باستان ۱. در ایران زمین، واژه ی آریایی برای نخستین بار دلالتی سیاسی و دقیق یافت و مشتقهایی از آن در معنایی شفاف و هویت مدارانه به کار گرفته شد. در ابتدای کار البته، چنین دلالتی غایب بود. کهنترین اشاره به این واژه را در کتاب اوستا می بینیم و با ردگیری دگردیسی این واژه در آن، می توانیم به شرایط ظهور مفهوم آریایی همچون عبارتی سیاسی پی ببریم.

در هوم یشت که از یشت های کهن اوستاست، زایش زرتشت همچون پادش ایزد هوم به پدرش پوروشسپ دانسته می شود و آنگاه می بینیم که زرتشت برای نخستین بار در جایی به نام ایران ویج سرود «اهونه ویریه» را چهار بار برخواند.<sup>۴</sup>

واژه ای که در هوم یشت به کار گرفته شده و بعدها در پهلوی به ایرانویج تبدیل شده، «ایریه و جینگه» است، که به زبان اوستایی «جایگاه ایریه» و سرزمین آریایی معنای میدهد. ناگفته پیداست که ایریه ی اوستایی همان آریه ی ودایی است. همان طور که در وداها شمال هند آریه ورته نامیده شده بود، در اوستا نیز بارها از سرزمینهای ایرانی (آریایی) یاد شده است. این واژه در

۴-۱۹۵۱، Amarasimha

۲- ماندالای ۱، سرود ۱۵۶. Thieme, ۱۹۳۸-۳

۵- هوم یشت، ۹، ۱۴.

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از شما درخواست می کند که نوشتارها، فرتورها (عکس) و پیشنهادهای خود را به نشانی [cninfo@czcjournal.org](mailto:cninfo@czcjournal.org) برای نشریه مرکز بفرستید. نوشتارها و فرتورهای برگزیده با نام فرستنده چاپ خواهد شد.

در تارنمای

[www.czcjournal.org](http://www.czcjournal.org)

میتوانید نشریه‌های مرکز زرتشتیان کالیفرنیا را ببینید.



## Trust of Morvarid Guiv

4001 S. Decatur Ave.

suite 37-337

Las Vegas, NV 89103

Tell:(702) 889 9795

این ترتیب زیستن در آنجا را دشوار ساخت، چندان که در هر سال، ۱۰ ماه زمستان بر آن سرزمین چیره شد و دو ماه دیگر نیز هوا سرد بود<sup>۱</sup> در همین جاست که جمشید با اهورامزدا انجمن می کند و برای مقابله با دیو سرما ساختن و رجمکرد را بر عهده می گیرد<sup>۱۱</sup>. چنان که از این موارد آشکار است، ایرانویج تنها سرزمینی اساطیری و خاستگاهی آرمانی برای اقوام ایرانی نیست، که با آیین پادشاهی جمشیدی و دین زرتشت نیز پیوندهایی دارد، از این رو چندان عجیب نیست که کیخسرو، نماد شاه فرمند در اساطیر باستانی، بارها در اوستا پهلوان سرزمینهای ایرانی خوانده شده است<sup>۱۲</sup> شفافیت این کاربرد در هر مزدیشت بیشتر شده است، در آنجا که ایرانویج با مفهومی سیاسی مانند فره کیانی هم‌نشین شده، چنان که می خوانیم: «دروود بر فر کیانی، درود بر ایرانویج...»<sup>۱۳</sup>.

اوستا به روشنی به سرزمینی اشاره می کند که خاستگاه نخستین ایرانیان بوده است و قبایل ایرانی کوچ خود را از آنجا آغاز کردند. این سرزمین در کرانه ی رودی به نام دائیتییه قرار داشته است<sup>۱</sup>، این سرزمین و این رود با زرتشت و کنش سرودخوانی و پیامبری وی پیوند داشته است<sup>۷</sup> و در یک جا چنین آمده که دائیتییه رودی نیک است که با شیر و هوم (نوشابه ای مقدس) آمیخته شده است<sup>۸</sup>.

رود دائیتییه تنها به آیین زرتشتی اختصاص ندارد؛ چرا که در قطعه ای بسیار مهم و استثنایی از سرآغاز رامیشت می بینیم که خود اهورامزدا در کرانه ی این رود بر تختی زرین که بر فرشی زرین نهاده شده، می نشیند و بر بالشهایی زرین تکیه می زند و همچون موبدان در برابر رود برای وای، خدای باد نیایش می کند و از او می خواهد تا پیروزی بر اهریمن را نصیبش سازد<sup>۹</sup>. از این رو می توان پذیرفت که ایرانویج و رود دائیتییه در اصل از مکانهای مقدس ایرانیان پیشازرتشتی -از جمله هومپرستان- بوده اند که زرتشت نیز آن را پذیرفته و در آن زمینه سخن گفته است. در فرگرد نخست وندیداد، در آنجا که اهورامزدا سرزمینهای ایرانی را یکایک بر می‌شمارد، نخست با نام ایرانویج شروع می کند و توصیفی از آن را به دست می دهد. بار دیگر اشاره به این که رود دائیتییه در آنجا قرار دارد و این که زیباترین و نیک ترین سرزمین آفریده ی اهورامزدا بود و دور نبود که همه ی مردم به آنجا بگویند، اما اهریمن در آنجا مار و زمستان سخت را آفرید و به

۶- آبان یشت، ۵، ۱۷.

۷- ارت یشت، ۸، ۴۵

۸- آبان یشت، ۲۴، ۱۰۴ و گوش یشت، ۶، ۲۵.

۹- رامیشت، ۱، ۲.

۱۰- وندیداد، فرگرد نخست، بندهای ۲-۴.

۱۱- وندیداد، فرگرد دوم، ۲، ۲۱.

۱۲- اشی یشت، ۷، ۴۱ و ۴۳.

۱۳- هر مزدیشت، ۲۱.



# خلیج فارس

سروده‌ای از بانو هما ارژنگی

الا ای سرزمین خرم و مینوشان من!  
بلند آوازه‌ی دوران!  
بهار بی‌خزان من!  
تو ایرانی!  
تو ملک پهلوانی!  
تو مهد سفت جانانی  
دلت دریا  
ستبر سینه‌ات آماج توفان‌ها  
تو در گسترده‌ی تاریخ  
یکتا گرد میدانی!  
تو را از سند تا پامیر  
از قفقاز تا جیصون  
تو را تا پهنه‌ی رود فرات و دجله من  
گسترده می‌بینم  
چو شهباز خیال، در هوایت بال می‌گیرد  
به دشت و قله و دریا و رود جنگل و  
هامون  
به هر سو می‌کنم ماوا  
از آن اوج خیال انگیز جان افرا  
خلیج فارس را بینم که چون فیروزه‌ای رخشان  
به امواج بلند و تیره‌گون با من سخن گوید:  
«منم اینک خلیج فارس  
آن دریای گوه‌زای ایرانی  
هزاران ساله‌ی مانای تاریخم  
منم نستوه و بشکوه و بلند آوا  
فروشان و ستبر آغوش و پر غوغا  
کهنسال  
کهن چون قطعه‌ی جاوید ایرانم  
که غیر پارس، نامی را سزای خود نمی‌دانم  
دمی بر ساحلم بنشین،  
دمی بر چهره‌ام بنگر  
بر امواج کف آلودم نگاهی کن  
به شب هنگام  
که از نور سپید ماهتاب آسمان  
بر سینه‌ام سیما ب می‌بارد

شبانگاهان که امواج درخشانم  
ز رقص ماهیان پُر تاب می‌گرد  
تو پنداری فریبا آسمانی پر شهابم من  
و یا در چشم بی‌خواب زمین، جادوی خوابم  
من  
من آن بحر گوهر بارم  
که در آغوش پُر جوشم  
بسی گوهر نهدان دارم  
من آن گنینه‌ی نایب  
که در و لو لو مرجان  
زر نایاب و مروارید غلتان  
از برایت ارمغان آورم

که پیش مقدم او خود خلیفه شرمسار آمد  
من از جان بازی این سرفرازان در دل خود  
یادها دارم  
چو هنگام بهاران  
فون سرخ نازنین فرزند ایران  
دشت‌ها را از شقایق‌های خاک عاشقان گلگونه  
می‌دارد  
من از آن یادگار ننگ و بیداد عرب  
بر فویش می‌پیهم  
که در بیدادگاهی چون شلمچه  
آن همه ضحاکیان با فیل جانباران ایرانی چها  
کردند

و آن گردان جان برفک  
ز فویزی و فراسانی،  
دلیر آذری، کرد و سپاهانی  
و یا گیل و بلوچ و دیلمی، اقوام  
ایرانی  
سر تسلیم ناورند بر مشت‌بیابانی!  
و اینک این منم یکتا خلیج فارس  
هزاران ساله‌ی مانای تاریخم  
که تا فورشید می‌تابد  
و تا فون در رگ فرزند ایران گرم می  
جوشد



مرا مزد اهورا  
از برای ملک ایران پاس می‌دارد،

من آگاهام  
من از گشت هزاران ساله‌ی تاریخ  
ز ایران و انیران، کاوه و ضحاک  
در دل یادها دارم  
همان دریای پُر جوشم که در دوران دورم  
شاه دارا، پارس نامیده  
همان شاه‌ی که مصر و ترعه اش بگشاد  
و آگاهم من از شاپور ساسان، شاه ایران  
کو سزای قوم نافرمان تازی در کفش بگذاشت  
من از جان سفتی فرزند ایرانی  
من از پیکار نور و تیرگی  
افسانه‌ها دانم  
هم از آن بابک فرم  
دلیر کوه بند،  
آن گرد ایرانی  
که کاخ ظلم را از پایه می‌لرزاند  
و یا یعقوب نام‌آور  
که پیکارش نبرد نور و ظلمت بود  
و یا فرزند بویه، آن دلیر قطعه‌ی دیلم

«تاریخ را باشد که حقیقت بماند تا اگر زندگی نابود شود» نیپه

سپهبد پارس (ایران):

### نرسی

نرسی پسر پیروز در سال ۶۷۹ م. همراه گروهی سرباز برای آزاد ساختن ایرانشهر به باختر (غرب) رفت و در تخارستان به درازنای (مدت) ۳۰ سال با تازیان جنگید. در سال ۶۸۷ م. در زمان عبد الملک مروان نیز تلاش هایی کرد که نافرجام ماند. در سال ۷۰۸ یا ۷۰۹ م. در زمان فرمانروایی چن لونگ به دربار چین رفت و فرنام (لقب) ژنرال گارد چپ را دریافت کرد و در همین سال درگذشت. تندیس او در همان جایبست که تندیس پدرش است.

### پشنگ

پشنگ پسر نرسی در سال ۷۲۲ م. خود را پادشاه ایران نامید و به نگر

از دختران یزدگرد؛ ادرگ، شهربانو (یا شاهین) و مردآوند آگاهی درستی در دست نیست. اما از پسران او؛ وهرام و پیروز آگاهی هایی بر جا مانده است.

### پیروز

پیروز در سال ۶۵۸ م. از فغفور چین به نام کائو تسونگ کمک خواست. اما امپراتور به بهانه ی دوری راه از کمک به او خود داری کرد. امپراتوری چین در سال ۶۵۸ م. ترک ها را شکست داد و در سال ۶۶۱ م. فرمانروایی این سرزمین ها را به او سپرد. این کشور را ایران یا تزی کیک نامیدند و پایتخت آن تسی لینگ یا چی لینگ (زرنگ) بود. با تازش اعراب مسلمان سرانجام

پیروز چاره ای جز گریز نیافت و در سال ۶۷۴ یا ۶۷۵ م. به دربار چین بازگشت. در ۶۷۷ م. در شهر چنگ نکن یا شینجان نیایشگاهی به نام پارسا ساخت که در ۸۴۴ م. که امپراتوری چین همه ی نیایش گاه ها را خراب کرد این نیایشگاه نیز خراب شد.

پیروز در سال ۶۷۲ یا ۶۷۸ یا ۶۷۹ م. درگذشت. تندیس او در جلو آرامگاه گازنگ امپراتور چین

است و در پشت آن این سنگ نبشته نوشته شده است: "پیروز شاه پارس (ایران)؛ ژنرال گارد جنگی راست و

### پیش گفتار

یزدگرد سوم واپسین شاه نگون بخت ساسانی در سال ۶۳۲ م. در آتشکده ی استخر؛ همان جایی که اردشیر یکم (۲۲۴-۲۴۱ م.) نخستین شاهنشاه ساسانی در آن تاجگذاری کرده بود تاجگذاری کرد.

هنوز زمان درازی از فرمانروایی او بر ایرانشهر نگزشته بود که به گفته ی آتور کریستن سن "لشکر ها از عرب بادیه نشین وحشی و بی تمدن که تعصب مذهبی و روح غارتگری محرک آنان بود، به فرمان عمر بن الخطاب ... به ایران روی نهادند".

تازیان در جنگ های سرنوشت ساز قادسیه (۶۳۶ م.) و نهاوند (۶۴۲ م.) بنیان پادشاهی ۴۲۰ سال و اندی ساسانیان را بر باد دادند. پس از این رویداد ها "شاه سرگردان" روی به خراسان نهاد به سان داریوش سوم در برابر اسکندر گجستک. یزدگرد در سال ۶۳۸ م. گروهی را به رهبری یک مرزبان به چین فرستاد تا از آن امپراتوری کمک بگیرد. در میان این گروه دو پسر و سه دختر یزدگرد نیز بودند. در سال ۶۴۷ م. بار دیگر نماینده ای به نام الوپن را که یک ترسا (مسیحی) بود رهسپار چین کرد اما هیچ دستاوردی سپار (سفر) این دو نماینده نداشت.

یزدگرد در مرو به وسیله ی سربازان ماهوی مرزبان مرو کشته شد (۶۵۱ م.)، جسد او را در رودخانه انداختند. به همین شوند (دلیل) بود که تا سال ها فرنام (لقب) "خدا ت کشان" بر بازماندگان ماهوی بر جا ماند.

برداشت هایی کوتاه از دفتر

# فرجام پور

می رسد کوشش هایی برای باز پس گیری ایران انجام داد. از او آگاهی بیشتری در دست نیست.

وهرام



از وهرام پسر دیگر یزدگرد سوم نیز در نسک (کتاب) های چینی نام برده شده است. او تلاش کرد تا با امپراتوری بیزانس بر پاد (ضد) اعراب همکاری کند. در چین ساختمان های بسیار ساخت. فغفور چین او را در میان سال های ۶۵۶ و ۶۶۰ م. به باختر فرستاد تا کوشش در باز پس گیری ایران شهر نماید. او هم فرنام ژنرال گارد راست را یافت و در سال ۷۱۰ م. درگذشت.

### خسرو

فرزند وهرام، خسرو در سال ۷۲۸ یا ۷۲۹ م. خود را پادشاه ایران خواند و در ارتش خاقان ترکستان با تازیان جنگید و در سال ۷۳۰ یا ۷۳۱ م. به پایتخت چین رفت. واپسین بازمانده ی خاندان یزدگرد که نام او را ننوشته اند و شاید همان خسرو باشد در سال ۷۳۲ م.

دکتر عبدالحسین زرین کوب و روزبه زرین کوب، انتشارات سمت  
نوشتار تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان، موبد رشید شهردان  
نوشتار خاندان ساسان در تبعید،  
دکتر تورج دریایی

ستیز و سازش : زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ی ایران  
نخستین سده های اسلامی، جمشید کرشاسب چوکسی، نادر میر سعیدی، انتشارات ققنوس  
سقوط ساسانیان: فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و پایان تصویر جهان، تورج دریایی، منصوره اتحادیه و فرحناز امیر خانی، روزبه زرین کوب، نشر تاریخ ایران

می کوشید، تا ایران را از تازیان باز پس بگیرند هرچند کوشش های آنها نافرجام ماند.

### یاری نامه ها:

ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، رشید یاسمی، دکتر حسن رضایی باغ بیدی، انتشارات صدای معاصر  
ایران و تمدن ایرانی، کلمان هوار، حسن انوشه، انتشارات

امیر کبیر  
تاریخ ایران، حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی، انتشارات میلاد  
تاریخ ایران باستان (۴) ساسانیان،

# ان یزدگرد

## نویسنده: امین تریان

یک کشیش نستوری به نام کی لی را به نمایندگی رهسپار دربار چین کرد. بنابر آنچه در این نوشتار آمد می توان گفت فرزندان یزدگرد تا یک سد سال پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی



کم نا مزدا  
 کم . نا . مزدا . مَوایته . پایوم . دداو .  
 ننگه ... هیت . مادرگواو . دیدر شتا . آا .  
 ان یم . توهمات . آترسچا . مننگ هسچا .  
 ییاو . شیئو ننائیش . اشم . تراشتا . اهورا ...  
 تام . موئی . دانست و ام . دنئیائی . فراواچا ...  
 که . ورترم . جا . توا . پوئی . سنگها ...  
 پوئی . هنتی . چیترا . موئی . دام . اهوم . بیش . رتوم . چیژدی ...  
 ات . هوئی . و هو . سرئوش . جنتو . مننگها . مزدا . اهمائی .  
 یهمائی . وشی . کهمائی چیت ...

Kem nā Mazdā

... Kem.nā.Mazdā.mavaite.pāyum.dadāt.hyat.mā. dregvā.didare.šatā.ae nanghe  
 ... Anyem.θvahmāt.āθrascā.manang hascā. yayā.šyao θanāiš.ašem.θraoštā.Ahurā  
 ... Tām.moi.dānsvām.daena yāi.frāvaocā  
 ... Tat.twā.peresā.ereš moi.vaočā.Ahurā  
 ... Ke.vereθrem.jā.θvā.poi.senghā.yoi.henti  
 .Čiθrā.moi.dām.ahum biš.ratum.čizhdi.at.hoi. vohu.sraošo.jantu.mananghā  
 ... Mazdā.ahmāi.yahmāi.vaši.kahmāi čit

هنگامی که دروغکار به آزار من کمر می بندد،  
 چه چیزی بهتر از روشنایی و گوهر خرد من را نگاهبان می باشد؟  
 از پرتو اندیشه روشن و بهمنشی است ای اهورا  
 که کار و کردارها هماهنگ با اشا و راستی می گردد.  
 بینش مرا از این دانش روشن گردان.  
 چه کسانی در پیروی از آموزش های تو (زرتشت) کامیابند؟  
 آن کسانی را که راهنمایان خردمند و درمانگر هستی هستند، به ما بنما تا ارج نهیم  
 بی گمان خرد، آن کسانی را خواستار است  
 که با منش نیک خویش نگاهبان جانها (سروش) باشند

# وضعیت سیاسی - اجتماعی زرتشتیان زرتشتیان در اواخر سلسله صفویه تا روی کار آمدن سلطنت قاجاریه

پژوهشگر: جواد علیپور

سیلاب، کارشناس ارشد تاریخ ایران در  
دوران اسلامی - دانشگاه تبریز

زرتشتیان کرمان با محمود همکاری کردند و او را در فتح اصفهان و شیراز یاری دادند.<sup>۱</sup> البته این همکاری به خاطر ظلم و ستم عارض شده از سوی افغان ها بود.

اما حکومت افغان ها در ایران دیری نپایید و نادر شاه توانست آن ها را از ایران بیرون کند. در سال ۱۱۴۸ ه.ق/ که نادر شاه به افغانستان حمله نمود، عده ای از قشون کرمان به سرکردگی امام وردی بیگ ملتزم رکاب وی بودند و بنا بقول زرتشتیان جماعتی از این طایفه نیز در جرگه قشون اعزامی کرمان در عملیات آنان شرکت داشتند و بدین خاطر از نادر شاه اجازه یافتند که حصار محله خودشان را درست نمایند زمانی که نادر شاه در سال ۱۱۶۰ ه.ق/ مرد بدنبال هرج و مرجی که فراگیر شد گویا افغانه به کرمان حمله کرده و محله زرتشتیان را که دارای حصار نیمه تمامی بود ویران ساختند.<sup>۲</sup>

پس از مرگ نادر و تا دوران فترت تا روی کار آمدن قاجاریه در مناطق جنوبی ایران سلسله زندیه حکومت می کرد. در دوران کریمخان زند بود که ((ملا کاوس)) از ایران دیدن نمود و طی دیداری او را از مشکلات زرتشتیان آگاه ساخت. برای ملاقات با او انجمنی عمومی از زرتشتیان در یزد تشکیل شد و وی هفتاد و هشت پرسش با آنان در میان نهاد. پاسخ این پرسش ها روایت ایتهوتر(به گجراتی هفتاد و هشت) را تشکیل می دهند.<sup>۳</sup>

۳- صحیفه الارشاد(تاریخ افشار کرمان-پایان صفویه)، تصحیح باستانی پاریزی، ۱۳۸۴، تهران، علم ص ۶۷

۴- سر پرسای سایکس، سفرنامه ژنرال یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۶، صص ۹۳-۹۴.

۵- مری بویس، زرتشتیان، باورها و

نوشتار زیر را چندی پیش هم میهنی از ایران برای چهره نما فرستاده اند که اینبار نوبت چاپ آن رسیده است. این نوشتار هر چند پر است از واژگان ناپارسی (که بخش بزرگی از آنها بازگویی نوشتارهای کهن تر است) اما از آن دیدگاه که بخشی از تاریخ و سرگذشت زرتشتیان در ایران است برای آگاهی به چاپ می رسد. با سپاس از نویسنده آن آقای علیپور از دانشگاه تبریز.

زرتشتیان ایران چندان مورد التفات شاهان و حکام دوران صفوی نبودند و در اواخر دوران صفویه مورد اذیت و آزار هم قرار گرفتند بطوری که بنا بقول مولف جغرافیای کرمان ((در زمان شاه سلیمان صفوی، انارالله برهانی، علمای کرمان گفتند مجوسیه ساکن بلد باید در خارج شهر منزل نمایند تا با مسلمانها محشور نباشند و آنها در خارج بلده سمت شمال، جنب همین دروازه ساکن بودند و آتشکده ساختند و مدتی زیست کردند و به همین سبب آن را دروازه گبری می گفتند)).<sup>۱</sup>

و به دلیل همین طرد شدگی از شهر محتمل آنان کینه مسلمانان را به دل گرفتند و در نتیجه منتظر فرصت بودند که چندان هم به درازا نکشید و با حمله محمود افغان این فرصت برای آنها مهیا شد و محمود که پس از استقلال از راه سیستان به طرف کرمان لشکر کشید چون اهل کرمان مانع ورود آنان به شهر شدند پس افغانها گبر محله را مورد حمله قرار دادند و علاوه بر غارت آنان راه خود را برای ورود به کرمان باز کردند.<sup>۲</sup> بنا به قول صحیفه الارشاد

۱- احمدعلیخان وزیر، جغرافیای کرمان، بکوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، بینا، ۱۳۴۶، ص ۲۸.

۲- احمدعلیخان وزیر، تاریخ کرمان، تاریخ کرمان، تصحیح محمد ابراهیم باستانی

پاریزی، تهران، علمی، ۱۳۷۰، ص ۶۴۴

پسر ملاکاوس به نام ملا فیروز مدتی در کنار کریمخان حضور داشت. وی هم چنین در یزد نزد موبدان موبد ((دستور مرزبان پور دستور هوشنگ)) به تحصیل علوم مذهبی و زند و پهلوی و اوستا و فارسی پرداخت و در سال ۱۱۴۱ ی/ به مقام موبدی رسید.<sup>۱</sup> وی یکسری تالیفاتی دارد که بصورت مختصر بدان اشاره می کنیم.

۱. ((مختصر رد جواز))، جواب کتاب خروه اویژه - بزبان گجراتی - و در موضوع کبیسه و تقویم و پاسخ اعتراضات دستوران و سران گروه شاهنشاهی است و در سال ۱۱۲۸ م/ ۱۱۹۸ ی/ طبع شده است  
۲. ((دین خرد)) منظومه ای است فارسی و از مراسم دینی زرتشتیان صحبت می کند و متضمن ۷۸ پرسشی است که پارسیان هند از موبدان ایران نموده و پاسخ هایی که آنان داده اند.<sup>۲</sup>

۳. ((سفرنامه)) منظومه ایست فارسی شامل شرح مسافرت خود وی و پدرش کاوس از هنگام حرکت از سورت تا ورود به هند در سال ۱۱۵۳ ی/.<sup>۳</sup>

۴. ((رساله استشهاد)) شامل پرسش ها و پاسخ هایی است راجع به تقویم زرتشتیان که از محضر علمای اصفهان گردآوری

آداب دینی آن ها، عسکر بهرامی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۱، صص ۲۲۵-۲۲۶.

۶- رشید شهردان، فرزندان زرتشتی، تهران، نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی ۱۳۳۰ یزدگردی، چاپ راستی، صص ۵۳۰-۵۳۲ به نقل از نسخه خطی به شماره (H.P. ms) ۳۰۰ در بنگاه خاور شناسی کاما در بمبئی.

۷- این رساله هم به چاپ نرسیده است و به شماره (H.P. MS) ۲۹۵ در همان بنگاه نگهداری می شود.

۸- شهردان، فرزندان زرتشتی، صص ۵۲۶-۵۲۹.

شده است که این رساله در سال ۱۸۲۸ م /در بمبئی چاپ شده است .  
 ۵. ((ادله قویه بر عدم جواز کیبسه در شریعت زرتشتیه)) این رساله هم در سال ۱۸۲۸ م /در بمبئی چاپ شده است .  
 ۶. ((پند نامه )) منظومه ایست به فارسی در اخلاق ، که این هم چاپ شده است .  
 ۷. ((دساتیر )) که آن را ملا فیروز معروف ساخت و نخستین بار با ترجمه انگلیسی ارسکین و تدوین فرهنگ لغاتش در سال ۱۸۱۸م /در دو جلد طبع و منتشر نمود .  
 ۸. ((جار جنامه )) در سه جلد که متضمن چهل هزار بیت از تالیفات عمده اوست که بخواهش استاندار بمبئی سروده شده است و مندرجاتش شرح فتوحات انگلیسی ها در هندوستان می باشد که وقایع بین سال های ۱۸۰۷الی ۱۸۱۷م /را در بر می گیرد . ملا فیروز کتابهای خطی زیادی را جمع آوری نموده که در بنگاه خاورشناسی جی کاما در بمبئی تحت عنوان کتابخانه ملا فیروز نگهداری می شود .<sup>۱</sup>

قبل از قاجاریه و بسال ۱۱۶۰ ه ق / فردی به نام ((علم خان )) فرمانداری یزد را بر عهده داشت که مردی ظالم بود و خود مسلمین از دست او آسایش نداشتند چه برسد به زرتشتیان . بسال ۱۱۶۱ ه ق / بزرگان شهر یزد چون دیدند علم خان از در مسالمت با آنان بر نمی آید ، ((محمد تقیخان )) پسر میرزا محمد باقر بافقی معروف به خان بزرگ را به یزد دعوت نمودند و علم خان که اوضاع را موافق ندید فرار کرد و بدین صورت محمد تقی خان بدون خونریزی شهر را متصرف گردید و تا هنگام مرگش در سال ۱۲۱۳ ه / فرمانداری یزد را بر عهده داشت . وی در دوره فرمانداریش در یزد به اقدامات عمرانی زیادی پرداخت که از آن جمله بنای ((باغ دولت آباد)) بود . در امور ساخت و ساز این باغ زرتشتیان زیادی به کار گرفته شدند ولی با این حال بنا به دستور فرماندار اجرت آنان به طور کامل پرداخت می شد . ۱۰

### وضعیت زرتشتیان از آغا محمد خان

۹- شهردان ، تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان ، تهران ، فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی ، چاپ راستی ، صص ۱۹۶-۱۹۷ .

### قاجار تا میرزا تقی خان امیر کبیر

در اوایل قدرت یابی آغامحمدخان در کرمان ((ملا گشتاسب)) منجم زرتشتی حضور داشت که در اغلب دانش های زمان خود از زبان عربی گرفته تا رمل و اسطرلاب و حتی فقه اسلامی آگاهی داشت و والیان کرمان ((گاه گاهی برای پیش گویی یا رمل اندازی در باره مسایل مهمی که برایشان پیش می آمد او را فرامی خواندند )) ۱۱ .

در دورانی که آغا محمد خان برای رسیدن به قدرت با لطفعلی خان مهمترین رقیبش در کرمان درگیر شد و شهر کرمان را به محاصره گرفته ، ملا گشتاسب پیش بینی کرد که عاقبت این نبرد ، پیروزی آغا محمد خان و شکست لطف علی خان خواهد بود ، و از این سخن لطف علی خان رنجید و دستور زندانی شدن او را داد تا اگر پیشگویی او درست در نیامد به سزای خودش برسد . ولی پیشگویی درست از آب در آمد و شهر کرمان فتح شد . خبر پیش گویی ملا گشتاسب و زندانی بودنش در سپاه پیچید و بدین خاطر بود که آغا محمد خان او را گرامی داشت و به او خلعتی فاخر بخشید و مستمری و وظیفه برایش مقرر ساخت و در مسافرت ها و پیکار ها همواره او را پیش خود می برد . ۱۲ .  
 ظلم و ستمی که آغا محمد خان در کرمان به کار برد نیازی به ذکر ندارد ولی در این میان گروه زرتشتیان بوسیله ارتباط دینی با ملا گشتاسب که طرف توجه شاه قرار گرفته بود در امان ماندند و آسیب ندیدند . ملا افلاطون صاحب اقبال ناصری در مورد نفوذ گشتاسب می نویسد ((هنگامیکه شاه غفران پناه آغا محمد خان اسکنه الله فی دار السرور در فتح و نصرت و تصرف مملکت کرمان مظفر و منصور گردیده و فیروز و مسرور بر تخت سلطنت ابد مانوس جلوس فرموده بودند ، ملا گشتاسب بن بهمن جد فقیر را که به اصطلاح آن زمان منجمی دانا و مستخرجی بینا بود علاوه بر خلعت و انعام ملوکانه با مواجبی مستمر و وظیفه مقرر در رکاب ظفر انتساب خویش به تفلیس و سایر اسفار برده و در ازاء

خدمات و جان فشانی های او همواره بذل مرحمت در حقیق مبذول میفرموده اند ، بحدی که هرگاه یکی از اسراء محض استخلاص فی الجمله خود را به او منسوب می نموده از منبع احسان و مکرمت بی پایان با نوازش و عطایای شاهانه اش آزاد و مطلق العنان داشته با فرمان مخصوص به وطن مالوف مراجعت می داده اند )) وی تا اوایل سلطنت فتحعلی شاه قاجار زنده بود و با مرگ او دشمنانش کلیه متروکات او اعم از کتاب و زیج و اسطرلاب را غارت نمودند . ۱۳

پسر ملا گشتاسب ((میرزا محمد جدید الاسلام)) نام داشت و در دربار فتحعلی شاه قاجار می زیست و مانند پدر مهارتی در نجوم و استخراج زیج داشت ؛ او مرگ عباس میرزای ولیعهد و فتحعلی شاه را پیش بینی کرد و نیز در ضمن پیش بینی کرد که در سال ۱۲۶۴ ه ق دین جدیدی پیدا می شود و تا صد سال ترقی می یابد و سپس بیست سال ترقی آن را کد و سپس تحلیل و نزول یابد . ۱۴  
 بعد از تسلط اسلام بر ایران و نفوذ آن در ایران گاه گاهی اتفاق می افتاد که بین موبدان و علمای اسلام مباحثاتی صورت می گرفت که یک نمونه آن در دوران ((فتحعلی شاه قاجار)) و زمانی بود که ((محمد ولی میرزا)) فرزندش حکمران یزد بود . هیرید خدابخش رساله ای به نام رساله دین را به رشته تحریر در آورد و در آن از تعصب علمای اسلام در دوره محمد ولی میرزا سخن راند که علمای متعصب به زرتشتیان نسبت کفر و زندقه داده و از حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنان را خواستار شدند . ۱۵ . بنا به پیشنهاد شاهزاده علما در مسایل دین و توحید پرسش هایی از زرتشتیان به عمل می آوردند به این امید که اگر جواب آن ها منطقی نباشد همه را به اجبار مسلمان یا مقتول سازند . زرتشتیان بنا به مشورت هم و گروهی به سوالات مسلمانان جواب دادند . دستور کیخسرو پور دستور خدابخش ، موبدان موبد وقت و به مشورت موبد خدابخش و هیرید جاماسب پاسخ های متین به سوالات دادند و برخلاف انتظار



علما جوابهای زرتشتیان طبق دلخواه فرماندار بود و دست از زرتشتیان برداشتند. ۱۶

شروع ارتباطات میان زرتشتیان ایران به دوران صفویه برمی گردد و از آن دوران تا ورود مانکی فرستاده انجمن و بهبود وضعیت زرتشتیان ایران روابط بسیار محدود بوده است. برای نمونه با همکاری پارسیان در دوره فتحعلی شاه بود که ((قریه مبارکه)) در یزد بنا شد. شخصی به نام مرزبان ظهراب از جمله زرتشتیانی است که در دوره فتحعلی شاه رهسپار بمبئی گردید و در منزل (( اردشیر دادا شیث)) از پارسیان وارسته مشغول به کار شد؛ او در مدت اقامتش اردشیر را از وضع فلاکت بار زرتشتیان ایران آگاهانید و راه حلی هم که به او پیشنهاد نمود که همان ایجاد قریه ای برای زرتشتیان بود. پس خود وی از سوی اردشیر مامور گردید که قریه ای را برای زرتشتیان در ایران بنا کند و بدین صورت بود که قریه مبارکه بنا نهاده شد. ۱۷

از دیگر اشخاص مهم زرتشتی در دوره فتحعلی شاه دستور پور هیربد اسفندیارپور فریدون پور انوشیروان کی نژاد بود که وی بسیاری از مراسم مذهبی زرتشتی را به نظم در آورد و مخمس مفصلی راجع به گهنبار و آفرینش سرود :  
گفتم چون این مخمس عالی بزیب و فر شاه زمانه بود فتحعلی شاه قجر .....  
گفتم زهریه سنه در عهد این ملک تاریخ هزار و دو صد بود و سی و یک. ۱۸

علل کاهش جمعیت و پدیداری وضعیت ناگوار برای زرتشتیان در اوایل دوره قاجار در نامه ای که پس از ۱۷ سال از ورود مانکیجی به ایران از سوی زرتشتیان ایران به پارسیان هند نوشته شده است به مسایل مهمی که در کاهش جمعیت و پدیداری وضعیت ناگوار برای آنان شده اشاره شده است. قبل از این که پای اروپاییان به ایران باز شود زرتشتیان به مشاغلی چون شال بافی ، و کج بافی -برخی پيله وری و دکانداری -برزرگی و بنایی و قاصدی و چارواداری و ...روزگار می گذرانیدند ، ۱۸۰ چرخ ،چرخ

تابی که در سال ۱۱۹۰ خورشیدی در یزد وجود داشته است که تار و پود از ابریشم به جهت اقمشه می تابیده، هر چرخ ۵۲ نفر عملجات کارکن استاد و مزدور از مرد و زن لازم دارد که همگی کار می کردند و اجرت داشتند و ۶۰-۷۰ تا از این چرخ ها را زرتشتیان اداره می کردند؛ اکنون (دوره مانکیجی) در کل ولایت یزد ۲۰ چرخ بیشتر باقی نمانده است و یک چرخ بدست بهدینان است که آن هم شش ماه کار می کند و شش ماه بی کار است. ۱۹

پس در دوره فتحعلی شاه که دول خارجه در ایران راه یافتند و قماش و اجناس خود را وارد ایران نمودند و رفت و آمد نیز زیاد شد ،کار شالبافی و کجباپی زرتشتیان بالمره بر افتاد و کاسبی و پيله وری هم کمتر شد و این باعث بدبختی بسیاری از زرتشتیان شد. از سوی دیگر کاهش نزولات آسمانی به نابودی زمین ها انجامید بطوری که صاحب ملک از عهده مالیات دیوانی هم بر نیامده و بنا بر این ملک خود را رها نموده و فرار کرد و چارواداران هم به دلیل کمبود آب و گرانی علوفه کار خود را رها نمودند. ۲۰

از جمله مشکلات مهمی که زرتشتیان قبل از ورود مانکیجی به ایران با آن روبرو بودند این بود که بر طبق قاعده دیوانی اگر مالیاتی بر دهی با صد خانوار بسته می شد و بعدا همه آن اشخاص از آن ده می رفتند و یا می مردند و ده نفر باقی می ماند کل مالیات آن ده را از آن ده خانوار می گرفتند ،یعنی اگر از صد نفر صد تومان می گرفتند و نود نفر رفته بودند و ده نفر باقی بودند ،همان ده نفر باید یک صد تومان را می دادند و نیز چون نظارت چندان دقیقی صورت نمی پذیرفت هر زمان که میلشان می کشید بر مالیات می افزودند و در صورت عدم وصول با چوب و چماق و زنجیر و ...مورد شکنجه قرار می دادند و اگر نفری از دست فرار فرار می نمود اعضای خانواده او اعم از صغیر و کبیر و یا زن و مرد مورد ضرب و شتم قرار می گرفتند تا مبلغ را بپردازند. جمعیت زرتشتیان که در اوایل سلطنت فتحعلی شش هزار خانوار بودند سرانه ای در حدود دویست تومان می پرداختند اما این مالیات سال بسال زیادتر شد تا آن

که در زمان شاهزاده ((محمودلی میرزا)) قریب پنج هزار تومان اخذ میکردند. این مشکلات در بین زرتشتیان باعث می شد که هر ساله عده زیادی از زرتشتیان دین خود را رها کنند و ((جدید الاسلام)) شوند و بدین صورت خانواده شخص جدیدالاسلام هم باید مسلمان می شدند. وضعیت جدید الاسلام ها خوب بود چرا که مایملک فامیل دور و نزدیک زرتشتی خود را که می مردند ،صاحب می شدند و بدین صورت بود که کاهشی محسوس در جمعیت زرتشتیان بوجود آمد. ۲۱

سفر نامه گاسپار دروویل از جمله کتاب هایی است که در اواخر دوران فتحعلی شاه و اوایل دوران محمد شاه به وضعیت زرتشتیان اشاره نموده است. او به وضعیت نامناسب اقتصادی زرتشتیان بدین صورت اشاره نموده است: "آنان در چنان فقر و مسکنتی به سر می بردند که مسلمان ها برای بیان بدترین و پایین ترین سطح زندگی ضرب المثلی دارند که می گویند ،گدا مانند یک گبر". ۲۲

اهنوت گاتها - یسنا - هات ۲۸ - بند ۲  
یه وائو مَزدا اهورا  
Ye vā Mazdā Ahurā  
پئیری- جَسایی وُهو مَنگهها  
pairi-jasāi vohu managhā  
مئیبیو داوئی اهوئو  
maibyo dāvoi ahvā  
اَسئو سچا هیتچا مَنگههو  
ast-vatasčā hyatčā manangho  
آیپتا اَشات هچا  
ayaptā ašāt hačā  
یائیش رپنتو دئیدیت خواتره.  
yāiš rapento daidiθ xvāθre  
ای هستی بخش دانای بزرگ  
با اندیشه ای پاک و دلی روشن  
به تو روی می آورم،  
مرا از پاداش زندگی مادی و مینوی  
که گروندگان را به خوشبختی می رساند  
برخوردار کن.

# درس هایی از گاتاها چرا و چگونه نیایش می کنیم

اشو زرتشت در آغاز سخنان یا نیایش های مانترایی/اندیشه برانگیز خویش، هنگامی که با مزدای خویش همپرسی می کند دستهایش برافراشته است. او می گوید:

Ahyâ yâsâ nemanghâ  
Ustâna zasto rafezrahyâ

زستو در چیم «دستها» و اوستان در چیم «ایستاده/برافراشته» می باشد. چرایی اش را او به ما نمی گوید، شاید که نیاز به گفتن نداشته است یا اینکه این خودش مانترایی دیگر است تا خود بیندیشیم و چرایی اش را دریابیم! این شیوه نیایش به برخی از دیگر دین ها نیز رفته است که بی گمان ریشه اش از دین زرتشتی برآمده است. اینکه در آن دین ها اینکار چه مفهومی دارد، باید از خودشان پرسید اما می توان گفت که چون بخشی از نیایش است پس رو به «پروردگار» است.

اکنون اینکه در اندیشه نیایشگران آن دین ها چه می گذرد و آنان چه با خدای خود می گویند و یا از آن چه می خواهند، باز هم باید از خودشان پرسید ولی در دین زرتشت، خود ایشان از همان آغاز سخنانش، سخن را تمام کرده است! هنگامی که می گوید:

Mainyeush Mazdâ pourvim spentahyâ  
Ashâ vispeng shyaothenâ  
Vangheush khratum managho  
Yâ khshnevischâ geush-châ urvânem

او (یک زرتشتی) از مزدایش، که آن را همه خرد و دانش می داند، تنها درخواستی که دارد «مئین یئوش سپنتهیا» یا اندیشه پیش برنده تر، افزایشده تر و زندگی سازتر می باشد. بسیار نیکو! اما این را برای چه می خواهد؟ برای اینکه کارهایش را در زندگی از روی خرد و اندیشه نیک به انجام برساند تا با راستی و اشا هماهنگ بوده و پیامد آنها خشنودی روان گیتی، زندگی و زندگان، جان جهان باشد. و این ارجمندترین بخش پیام زندگی ساز اشو زرتشت است، پیامی که سخن از بنیادین ترین و والاترین آرمان انسان و انسانیت دارد، ساختن زندگی.

نیایش یک زرتشتی به آرمان درخواست این چیز و آن چیز، این پول و آن مقام، این مال و آن منال و مانند آنها، تنها برای خویشتن و برای سیر کردن اشتهای سیری ناپذیر مادی خویش نمی باشد. البته نه اینکه داشتن چیزها و پول و مقام و مال، به خودی خود بد و نکوهیده باشد بلکه اینها را تنها برای خویشتن، آنهم به بهای زیر پا گذاشتن دیگری و یا به زیر و زیان کشاندن اوست که بد است و نکوهیده. و همچنین برای رسیدن به بهره های مادی و مینوی زندگی بهترین ابزار همانا اندیشه نیک و اشویی است که خود بخود ما را به آنجا که می خواهیم خواهد رساند. اکنون بازگردیم به اینکه انگیزه برافراشتن (کف) دستها رو به بالا چه می تواند باشد؟

نخستین چیزی که به اندیشه می رسد این است که زمانی که از کسی چیزی را می خواهیم بگیریم خودبخود دستهایمان به سوی دراز می شود! شاید در این مورد نیز بتوان چنین چیزی را بیان کرد اما می توان بگونه دیگری نیز به آن نگریست:

یادمان باشد که نیایش کردن تنها و همیشه در مفهوم تکرار برخی واژگان نیست بلکه هدف، یافتن آمادگی بیشتر برای دریافت بینش و پاسخ از راه درون/سروش می باشد که خود با خرد ناب زندگی بخش در پیوند می باشد. در این پیوند، باز نگاهداشتن دستها نشان از باز بودن و آماده پذیرش و گیرایش بودن اندیشه و روان برای دریافت بینش و آگاهی میباشد.





سخنرانی درباره تربیت و بار آوردن سالم و درست کودکان و نوجوانان توسط دکتر رابرت پاف (روانشناس بالینی، نویسنده و سخنران جهانی) و خانم الیزابت کاپلتی (متخصص روابط فامیلی، زناشویی و سخنران جهانی) در تاریخ یکشنبه ۵ دسامبر ۲۰۱۰ توسط کلاس کودکان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار شد.

برگزاری کلاس های یوگا هر هفته یکشنبه از ساعت ۱۰ تا ۱۱ بامداد توسط خانم هما دشتکی.



در تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۱۰ نشست دوم گزینش انجمن مدیران سن دیه گو مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار گردید. در پایان از بین نامزدهای این دوره همکیشان زیر بعنوان هموند انجمن مدیران سن دیه گو برگزیده شدند. داریوش باستانی - ژاله فرامروس - جهانگیر جمشیدی - بیژن دولت شاهی - مهین بزرگ چمی - کیانوش کمدار - پریناز پیرچهر - مازیار مهربانی - فریدون زندیان بشود که در سایه همفکری، همیاری و دوستی دنیای بهتری برای بهره ور ی خویش و فرزندان خود پایه ریزی نماییم. با سپاس از همکیشان این دوره گروه نگرش بر گزینش شاخه سن دیه گو: دینیار خسرویانی - همایون دولت زاده - شهریار راوری - فرهاد کرمانی - شهرام اخترخاوری



برگزاری کمپ زمستانی گروه آموزش مرکز زرتشتیان

کمپ زمستانی دو روزه مرکز زرتشتیان در تاریخ ۱۲ دسامبر ۲۰۱۰ در درمهر ارباب رستم و مروارید گیو با شرکت بیش از ۶۰ نوجوان و جوان زرتشتی برگزار شد.



در تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۱۰ خانم کوما دبو رئیس کل زندان فدرال مردان در شهر گلن ویل ایالت وست ویرجینیا آمریکا درباره پیشه غیر عادی خود و کارها و مشکلات روزانه ای که بعنوان یک بانوی زرتشتی در شغل اجرای قانون روبرو هستند، سخنرانی کردند.

چهره نما شماره ۱۵۶ - نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا





آیین مهرگان، امسال، با باشندگی شمار زیادی از همکیشان در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، متفاوت با سال‌های پیشین برگزار شد. آیین مهرگان، شنبه، دوم اکتبر ۲۰۱۰، برابر با ۱۰ مهرماه، در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، از ساعت ۱۶ آغاز شد، که شامل سخنرانی و برنامه‌های شاد، موسیقی و نمایش دربارهی آیین مهرگان از برنامه‌های این آیین بود. در این جشن آقای دکتر هومر آبراهامیان پیرامون داستان ضحاک ماردوش و کاوه آهنگر سخنانی گفتند.



بانو شیوا خورشیدیان از سوی انجمن مدیران جشن مهرگان را خجسته باد گفت و از هم‌زوری همه همکیشانی که در برپایی این جشن دست داشتند سپاس‌گذاری کردند. بانوانی از هم‌وندان شهر سن دیاگو با چکامه‌های دری همکیشان را شاد کرد امسال افزون بر برنامه‌های جشن که درون تالار برگزار شد، بخشی از پارکینگ به بازی‌های گوناگون برای کودکان، و غرفه فروش خوراک و آشامیدنی و غرفه‌های یرای صاحبین مشاغل در اندیشه گرفته شده بود. همچنین بانو فرین بختیاری از سوی مرکز زرتشتیان کالیفرنیا در جشنواره دو روزه مهرگان نپاک به اجرای برنامه شاهنامه خوانی پرداختند که با استقبال باشندگان قرار گرفتند.

همایش بزرگداشت کوروش بزرگ در روز آدینه ۲۹ اکتبر در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا گرامی داشته شد. این نشست که با شرکت شمار زیادی از باشندگان برگزار شد، شامل سخنرانی، اجرای موسیقی، رقص و نمایش فیلم‌های کوتاهی از زندگی کوروش بزرگ بود. سخنرانان برجسته این همایش آقای مهندس امینی سام - آقای دکتر اردشیر انوشیروانی - آقای دکتر علی اکبر جعفری - آقای آرش کسروی و مجری برنامه آقای آرمان آریانه بودند.

منشور حقوق بشر کوروش بزرگ، همان منشوری که برپایه‌ی آن، فرمان آزادی همه‌ی ملت‌ها از اسارت، آزادی‌گزینش نیک‌از بد، آزادی اختیار دین و بینش زندگی و... به آنان، پیشکش شده‌است، همان منشوری که پیامش، روشنی‌بخش دل همه‌ی آزاداندیشان جهان است و نوشتارش، بر سردر سازمان ملل، چشم‌نواز دیده‌های نمایندگان کشورهای جهان می‌باشد.





گهنبار چهره‌ی ایاسرم‌گاه در درمهر مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار شد.

واج یشت گهنبار یکشنبه، ۱۷ اکتبر ۲۰۱۰ برابر با ۲۵ مهرماه، از ساعت ۱۱ بامداد، در درمهر رستم و مروارید گیو برگزار شد. پس از آن از همکیشان باشنده با دهش هم‌بهرگان گهنبار و گروه گهنبار پذیرایی شدند.

در دنباله‌ی این گهنبار، نشست هم‌اندیشی و پیشنهاد درباره‌ی تغییرهای اساسنامه‌ی مرکز برگزار گردید. گفتنی است که هموندی مرکز زرتشتیان کالیفرنیا تا پایان امسال رایگان است.

ایاسرم‌گاه، چهارمین چهره‌ی گهنبار، جشنی که زرتشتیان بر این باورند در این چله، گیاه و رویدنی‌ها آفریده شده‌اند و پیشنیان ما هنگامی که گله‌ها از چراگاه تابستانی باز می‌آمدند این گهنبار را برگزار می‌کردند

نتایج مسابقات زمستانی شطرنج در مرکز زرتشتیان

کالیفرنیا در روز یکشنبه ۱۹ دسامبر ۲۰۱۰:

- ۱- جهانگیر مهرخاوندی (۳,۵ امتیاز) - ۲- آرش نورافروز (۳,۵ امتیاز) - ۳- هومن مهرخاوندی (۳ امتیاز) - ۴- پویان آذرشهری (۳ امتیاز) - ۵- روزبه کسروی (۳ امتیاز) - ۶- آریا افشاری (۳ امتیاز)

نوجوانان زیر ۱۴ سال

- ۱- نوید مهرخاوندی - ۲- نیکتا مهرخاوندی - ۳- آرشیا مهرآیین - ۴- نیکان اشیدری



شرکت کنندگان:

آرش نورافروز - جهانگیر مهرخاوندی - پویان آذرشهری - روزبه کسروی - هومن مهرخاوندی - مژگان - پرشان - کوشان - سیاوش - آرش - بهمن - الوند - نیما مهرخاوندی - شهرام پوراسفندیاری - خدایار گشتاسبی - رستم کسروی - سیروس دارابی - پویان پوراسفندیاری - شهریار افشاری - آریا افشاری

از ماه فوریه ۲۰۱۱، کلاس‌های آموزشی شطرنج، نخستین یکشنبه هر ماه از ساعت ۹ تا ۱۱ بامداد در مرکز برگزار میشود.

دوستاران برای آگاهی بیشتر با دفتر مرکز تماس بگیرند.

جشن شب چله

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا شب چله را در شامگاه شنبه ۱۸ دسامبر با سخنرانی، خوانندگی بانو فائزه، آیین چک و دوله، خواندن اشعار حافظ، برنامه‌های سرگرم‌کننده و بهمراه آجیل، میوه، شراب، شیرینی و شام سنتی در تالار رستم و مروارید گیو به شادی نشست.



چهره نما شماره ۱۵۶ - نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا



## « TheTHREE MAGI DAY»

Presented on Dec 19th at CZC by Jamshid Kaikhosrow Shahrokh and Mobed Deboo about the influence of Zoroastrianism in Christianity (THE THREE MAGI DAY)

A- Where it is the fact that they existed (FEZANA PUBLICATION), since Marco Polo has addressed visiting their graves in Sava, Bethlehem 1272 & 1294.

B- It has been broadcasted in US through networks, where today their scalps are in a church in Germany.

C- From the memoir of Arbab Kaikhosrow Shahrokh, projecting future through astronomy is a science.

D- The Three Magi or Zoroastrian priest went to Bethlehem for a purpose.

E- They stayed in the area with Jesus and until they died.

Definitely they nourished Jesus with the Zoroastrian principles.



### آیین درگذشت و خشور اشوزرتشت اسپنتمان

پنجم دی ماه برابر با خور(خیر) ایزد و دی ماه، زرتشتیان در هر جا که باشند یاد و خاطره نخستین پیام آور اهورایی و چکامه سرای آسمانی را گرامی می دارند، پیام آوری که از ایران برخاست و خداوند یکتا را شناخت و شناساند.

در تاریخ یکشنبه ۲۶ دسامبر ساعت ۱۱ بامداد آفرینگان خوانی توسط موبدان بهرام دبو و آرش کسروی به باشنگی بیش از ۲۵۰ همکیش برگزار گردید. در پایان از بهدینان با میزدهای خوراکی که با همازوری آقای رستم کیومرثی و دوستان تهیه شده بود، پذیرایی شد.

### آموزگار برای روزهای یکشنبه

بدینگونه از همه همکیشان و دوستداران دارای تحصیلات و تجربه تدریس که مایل به همکاری در کلاسهای آموزشی و فرهنگی روزهای یکشنبه هستند دعوت میگردد که درخواست خود را به ایمیل انجمن مدیران info@czc.org ارسال نمایند.



بزم شب باشکوه سال نو ترسای ۲۰۱۱ در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار شد.

این جشن که با شرکت بیش از ۲۵۰ تن از همکیشان در شامگاه آدینه ۳۱ دسامبر برگزار شد به همراه رقص و موزیک دی جی و پذیرایی شام، میوه و شامپاین همراه بود.



برای دیدن فرتورهای بیشتر و آگاهی از برنامه های آینده مرکز به نشانی فیس بوک مرکز بروید:

[www.facebook.com/californiazoroastriancenter](http://www.facebook.com/californiazoroastriancenter)

چهره نما شماره ۱۵۶ - نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا





## دهش های در پیوند با نیایش های آیینی (اوستاخوانی)

- ۱- آقای فرهاد ماندگاری بنامگانه پدرشان روانشاد فرهنگ مهربان ماندگاری ۴۰۰ دلار
- ۲- خانم سیمین و آقای فرهاد اردشیر پور ۱۳۳ دلار
- ۳- خانم گلچهره نمیرانیان و آقای فریدون فروغی ۱۰۱ دلار
- ۴- آقای فریبرز فرهمند بمناسبت گواه گیری دخترشان خانم آرمیتا فرهمند ۳۵۰ دلار
- ۵- آقای عباس واثقی ۱۵۰ دلار
- ۶- خانم فیروزه و آقای مهرداد مندگاری ۴۰۰ دلار
- ۷- آقای رضا روحانی ۱۱۰ دلار
- ۸- آقای منوچهر ارشدی ۱۰۰ دلار
- ۹- خانم افسانه نمیرانیان و آقای سیامک ظهرابی کلانتری ۳۰۰ دلار
- ۱۰- خانم پریمرز فیروزگر ۲۰۰ دلار
- ۱۱- خانم آرزو و آقای شابهرام پولادزندی برای کمک به کلاسهای آموزش دینی زرتشتی در دانشگاه کلرمانت ۳۰۰ دلار
- ۱۲- آقای فرزین نوروزی بنامگانه پدرشان روانشاد منوچهر خداد نوروزی ۱۰۰ دلار
- ۱۳- خانم روشن و آقای دکتر رستم جم مهدی آبادی ۲۰۰ دلار
- ۱۴- خانم آرمیتی و آقای برزو یزدانی ۱۰۱ دلار
- ۱۵- دهشمند ۱۰۰۰ دلار
- ۱۶- خانم میترا کامور و آقای فرهاد فرزانه ۱۰۱ دلار
- ۱۷- آقای هرمز جاودانی بنامگانه همسرشان روانشاد دکتر شروین بهروزیان (جاودانی) ۲۰۰ دلار.

- ۱- آقای بهروز بهی زاده اوستاخوانی سرسال مادرو پدرشان روانشادان مهیندخت رستم بلندی و مهربان بهروز بهی زاده ۵۰ دلار.
- ۲- خانم ژاله یلزاده برای اوستاخوانی سرسال مادرشان روانشاد پروین یلزاده ۲۰۰ دلار
- ۳- خانم فیروزه بهدینان برای اوستاخوانی سرسال مادرشان روانشاد شیرین بهرام بهدینان ۵۰ دلار.
- ۴- خانم تریتی و آقای سروشیار آریانی و فرزندان برای اوستاخوانی سرسال روانشاد پریدخت بهرام آریانی ۱۰۱ دلار.
- ۵- آقای بیژن شاه بهرامی برای اوستاخوانی سرسال پدرشان روانشاد بهرام کیخسرو شاه بهرامی ۱۰۱ دلار.
- ۶- خانم مریخ و آقای هرمزد سروشیان برای اوستاخوانی سرسال روانشاد سرن سروشیان ۱۰۰ دلار
- ۷- خانم فرنگیس بانکی برای سرسال مادرشان روانشاد لعل موبد هرمزدیار پارسی ۵۰ دلار
- ۸- خانم مریخ سروشیان برای اوستاخوانی سرسال روانشاد فرنگیس خداداد پیمان و بهمن دینیار مزدایی ۱۰۰ دلار.
- ۹- خانم پریوش آفاق برای اوستاخوانی سرسال روانشاد خداداد بهرامشاهی ۱۰۱ دلار.

- ۱۰- خانم ماهرخ نامداری برای اوستاخوانی سر سال  
روانشاد منوچهر بهرام مهربان ۱۰۰ دلار
- ۱۱- خانمها لعل - شقایق و لادن یلزاده برای اوستاخوانی  
سر سال روانشاد جهانگیر یلزاده ۲۰۰ دلار
- ۱۲- آقای دکتر داریوش پرویزپور برای اوستاخوانی  
سر سال روانشاد منیژه پرویز پور ۱۰۰ دلار.
- ۱۳- خانم پروین مرزبان برای اوستاخوانی درگذشتگان  
خانوادشان ۲۰۱ دلار.
- ۱۴- خانم شهناز ماوندی برای اوستاخوانی سر سال  
پدرشان روانشاد جمشید خداداد ماوندی ۵۰ دلار.
- ۱۵- آقای خشایار بهدینان ۱۰۰ دلار
- ۱۶- خانم ایراندخت ورجاوند برای اوستاخوانی سر سال  
روانشاد دکتر شاپور ورجاوند ۱۰۱ دلار.
- ۱۷- آقای هرمز جاودانی برای اوستاخوانی سر سال  
روانشاد دکتر شروین بهروزیان (جاودانی) ۱۰۱ دلار
- ۱۸- آقای مهرداد ماندگاری برای اوستاخوانی سر سال  
پدرشان روانشاد مهربان ماندگاری ۵۰ دلار.
- ۱۹- خانم مهین رشیدی بمناسبت سر سال پدر و  
مادرشان روانشادان جمشید رشیدی و بانو فرنگیس  
نوشیروانی ۵۰۰ دلار.
- ۲۰- خانم مخمل اردشیری گوهرریزی برای اوستاخوانی  
سر سال روانشاد فریبرز اردشیر بهرام گوهرریزی  
و سی امین سال روانشاد مروارید خسرو گوهرریزی  
۲۰۲ دلار.
- ۲۱- خانم مهرانگیز جم زاده برای اوستاخوانی سر سال  
روانشاد اسفندیار فریدون جم زاده ۷۷ دلار.
- ۲۲- ملکه خانم کمدار برای اوستاخوانی سر سال  
روانشاد منوچهر سروش کمدار ۱۵۰ دلار.
- ۲۳- خانم پری مهربان گیو برای اوستاخوانی سر سال  
روانشاد بهرام مهربان مهربان ۲۰۰ دلار.
- ۲۴- آقای دکتر کیخسرو کاووسی برای اوستاخوانی  
سر سال پدر و مادرشان روانشادان مهربان کیخسرو  
کاووسی  
و بانو مهربانی زرتشتی ۴۰۰ دلار
- ۲۵- خانم پریچهر سرویان برای اوستاخوانی سر سال  
روانشاد دکتر اسفندیار فرخانی ۱۰۱ دلار.
- ۲۶- خانم پروانه نمیری کلانتری برای اوستاخوانی سر  
سال روانشاد آبادان رشید ضیاطبری ۳۰۱ دلار.
- ۲۷- خانم مهین بانو فرین برای اوستاخوانی سر سال  
روانشاد دکتر رستم خدابنده فرین ۲۰۰ دلار.
- ۲۸- خانم گلی جمشیدی برای اوستاخوانی سر سال  
روانشاد فریدون رستم جمشیدی ۱۰۱ دلار.
- ۲۹- آقای مهرداد مالگنجی برای اوستاخوانی پدرشان



- روانشاد گودرز مالگنجی ۵۰ دلار.
- ۳۰- خانم ملوک مالگنجی برای اوستاخوانی سر سال  
روانشاد شهریار اردشیر مالگنجی ۱۰۰ دلار.
- ۳۱- خانم دلبر پرخیده برای اوستاخوانی سر سال روانشاد  
تیرانداز بمان پرخیده ۵۰ دلار.
- ۳۲- خانم تابنده سروشیان برای اوستاخوانی سر سال  
روانشاد افلاطون خسرو سروشیان ۱۰۰ دلار.
- ۳۳- خانم زلیخا دلگشا جاویدان برای اوستاخوانی سر  
سال روانشاد جهانگیر رستم جاویدان ۱۰۱ دلار.
- ۳۴- خانمها پریسا و نازنین عزتی برای اوستاخوانی سر  
سال پدرشان روانشاد سهراب پور عزتی ۲۰۰ دلار.
- ۳۵- خانم ایراندخت جهانیان سروشیان برای اوستاخوانی  
همسرشان روانشاد کیخسرو سروشیان ۱۰۱ دلار.
- ۳۶- خانم فرخنده خورسندیان (حقیقی) برای اوستاخوانی  
سر سال همسر خود روانشاد رستم فریدون حقیقی ۳۰۱  
دلار.
- ۳۷- خانم ندا عزیزی و آقای آریا عزیزی برای اوستاخوانی  
سر سال پدر بزرگشان روانشاد رستم فریدون حقیقی ۲۰۱  
دلار.
- ۳۸- خانم هما جهانیان (هورمزدی) و آقای ایرج جهانیان  
بنامگانه روانشادان دکتر مهربان هورمزدی و بانو  
سروشیان ۱۰۱ دلار.

California Zoroastrian Center  
8952 Hazard Ave,  
Westminister, CA,92683

Non-Profit Org.  
U.S. Postage  
PAID  
Permit No. 12300  
Huntington Beach, CA  
92647

Winter 2010  
Issue No.156  
[www.czcjournal.org](http://www.czcjournal.org)

“CZC Winter Camp 2010”



# CHEHRENAMA

Publication of California Zoroastrian Center

This publication is printed with the help of donations from Morvarid Guiv Trust



# Editor's note:

Recently I was talking to my teen class about change. I thought as young adults it is important for them to know that when an inevitable change comes in their direction they will be much more successful embracing it than fighting it.

My best example for change to my students was Zarathushtra himself. He discovered Ahura Mazda and came back to his town to enlighten the public. After ten years, except a handful of his relatives and friends, no one was following him. He was unhappy about his lack of success. After much pondering he realized he had gone about this in all the wrong places by approaching the uneducated locals who did not understand him. So he changed direction and began a journey to the king's court. Two years of debate in the king's court with all the learned men, and the king and queen were convinced and became official followers of the "good religion". The masses of public then followed because if the king accepted it, they felt they could embrace it.

The point is it may have taken Zarathushtra ten years (a bit too long by today's standards) to see that he had to make a change because his approach was not working. Had he not made that change, there is a good likelihood that none of us would be following him today either. That should be a lesson to all of us when we face change: Fear of change can keep us unsuccessful and stagnant in school, work or life in general. I'll end my note in the words of a wise young man from my class: "Change is a simple differing of something in one's life, which may impact them greater than they expect. A change is not precisely a good or bad thing, yet is what you chose for it to be. Some people make changes throughout their life they regret for the rest of their life, while others make a simple change and results in being their greatest decision in life. A change could be used to differ one's life in any way in which he or she chooses, therefore change wisely- Arash Goshtasbi"

*Ushta,*

*Fariba*

Chehrenama's Email:  
cninfo@czcjournal.org  
Tel: (714) 893-4737  
Fax: (866) 741-2365

CZC Publication's Website:  
[www.czcjournal.org](http://www.czcjournal.org)

Editorial policy:  
The opinions expressed in the articles we publish are those of the authors, and may or may not represent the views of the Editorial Board of Chehrenama, or the Board of Directors of CZC.

Internet: [Ramin Shahriari](#)

Cover Design: [Roxana Kavooosi](#)

Typesetting and Design:  
[Nusheen Goshtasbi](#)

"The best wishes of mine, Zarathushtra Spitama, have been fulfilled, because the wise God has granted me blessings, both mental and material, and a good life for ever. Those who hurt me have also learned the words and deeds of the Good Conscience"

**Gathas: Song 17-1**

## EXCITING NEWS FOR CHEHRENAMA:

YOU CAN NOW DONATE ONLINE TO ANY CZC PUBLICATIONS GO TO: [www.czcjournal.org](http://www.czcjournal.org) and on the bottom of the page you will see the following

Please consider donating to ChehreNama.\* Thank You.



\* CZC will send you an IRS accepted receipt for any amount of donation. Donations to CZC are TAX DEDUCTIBLE for personal and business taxpayers.

# Zoroastrian and Islamic Self



**By: Dr. Kambiz Sakhai**

A comparison between the creator and its creatures in Islam and Zoroastrian religions is fruitful in learning about the opposing conceptions of human personality that results from these two religions. The personality that is the result of the relationship between the Allah and the practicing Muslim is the personality of a slave whose virtues are obedience, blind faith, and resignation while the Zoroastrian who worships Ahura Mazda is worshipping the wisdom of a life affirming agent and as a result of that is considered virtuous only if s/he provides rational

arguments in support of his or her beliefs. Obedience that is merely the product of fear is considered a vice, for a Zoroastrian, just like the blind faith is. In the same way, there is no place for resignation in the personality of a Zoroastrian. S/he is a warrior who fights for life, happiness, reason, and justice. There is no destiny that is predetermined by God or any other entity in Zoroastrianism. The Zoroastrian is completely free and responsible for his or her actions whether s/he chooses to support life, reason, and happiness or decides to resign to death, destruction, and deception.

Zoroastrianism teaches that the idea that human beings are the helpless victims of fate, predetermined by God, is an illusion that is created and maintained by Ahriman. Islam, on the contrary, strongly believes in predetermined destiny of the believers which is the result of the Allah's omnipotence, on the one hand, and the human helplessness and insignificance, on the other. Islam glorifies the power of God above everything else. He is worshipped mainly because of his omnipotence. A good

Muslim is the person who is "god fearing". It is of utmost importance for the Muslim to obey the God out of fear rather to understand him.

If the God is worshipped not because of its wisdom or kindness but because of its sheer power then the ultimate virtues for its creatures, i.e. the human beings would become blind obedience and irrational faith. This kind of relationship between the God and the worshipper will necessarily lead to a slave morality, a harsh and punishing super ego, and an authoritarian personality with very little capacity for empathy and love.

For a Zoroastrian, on the other hand, it is Ahriman, who demands blind faith, and thoughtless obedience out of fear. The reverse is true about Ahura Mazda. The Zoroastrians are asked to choose the path of Ahura Mazda not out of fear but through reflection and rational discourse. They are required to provide rational arguments in support of their choice. In other words, mindless obedience and blind faith are signs of the wrong choice, the choice that has been either the result of fear or

the consequence of ignorance.

Zoroastrian god is the protector of reason, happiness, and life. It does not demand blind faith, slave like obedience, and denial of life and happiness from the worshippers. As a result of that the identity of a Zoroastrian is formed around these values. The Zoroastrian individuals are required to reflect upon their lives as well as the lives of their fellow human beings. Besides, they are responsible for their actions and are not allowed to blame their wrong choices on their fate or the will of their omnipotent god. Their god is not omnipotent in that sense. Thus, they must take responsibility and make choices that are not only rational but also good and beneficial. The personality of Zoroastrians has to be mature enough to negotiate between their inner world and the outside reality without compromising or hurting the rationality, freedom, or happiness of themselves or the people with whom they are interacting.

Thus, the ideal human being in the Zoroastrian worldview, or to express the same thing in a more psychologically informed language, the person with a mature self, is the person who thinks with his or her own head, is capable of providing rational moral arguments in support of his or her actions, and does not impose his or

her own way of life upon others. S/he appreciates his or her own freedom as well as the freedom of other people and as a result of that neither tolerates authoritarianism in relation to his or her own inner world nor does s/he accept it in the larger societal context.

Before ending this article I would like to mention a text that belongs to the ninth century called "Shikand gumanik vichar". In this text, especially chapters eleven through fifteen, the author criticizes the Abrahamic religions for their denial of life, human freedom, and rationality. I highly recommend reading this text which discusses the same ideas regarding individual and society that I discussed in this article and were derived from the Gathas, although it was written nearly two thousand years after the Gathas, and thus demonstrates the continuity of this trend of thought in the Zoroastrian tradition. The courage of the author and his amazing intellectual sophistication in defense of these ideas against the irrational belief in fate, obedience, sheer power, etc. is unbelievable if we consider the fact that the text was the product of the debates that the author had with the representatives of the other religions in the most unusual circumstances i.e. under the sword of the Caliph

Ma'mun. Most of the modern philosophical and social theoretical ideas about freedom, happiness, reason, life, and meaning are anticipated in this book. Fortunately we have a beautiful Persian translation of this text, by Parvin Shakiba, besides the French and the English ones.

*Kambiz Sakhai was born in Tehran Iran. He moved to Italy as a teenager where he continued his studies in Sociology and Rogerian Psychotherapist at the University of Rome, Italy. He continued at New York's Columbia University, receiving two PhD's. in Iranian cultural history and Clinical psychology. The areas in which Dr. Sakhai has conducted research include: Medieval Islamic and Zoroastrian Thought, Anti-Islamic trends of thought in Sufism, radical social and political philosophy, and sociology and psychoanalysis of religion.. The common theme of his work is the analysis of the revolutionary theory and practice, and emancipatory struggles of the poor and powerless people of the world over the centuries. Dr. Sakhai is a professor at San Francisco's New College of California, in the School of Graduate Psychology. He has written a book comparing and contrasting Zoroastrianism with Islam and Sufism and has a number of articles online.*

Dear Friend of Asho Zarathushtra,

Let us help make your holiday shopping the best experience ever by choosing the gift that keeps on giving!

Celebrate the holiday season by giving hope, opportunity, and resources to aspiring scholars who wishes to learn, research, and teach the Message of your righteous leader- Asho Zarathushtra.

You will preserve and promote your Zoroastrian religion today, as well as tomorrow, with a \$10, 25, or 50 gift to the Spenta University to sponsor a student of Zoroastrian Religion.

In this holiday season give his Message as a gift- (click here):

[https://www.paypal.com/cgi-bin/webscr?cmd=\\_s-xclick&hosted\\_button\\_id=2HQLYJJTPRM92](https://www.paypal.com/cgi-bin/webscr?cmd=_s-xclick&hosted_button_id=2HQLYJJTPRM92)

Happy Holidays,  
Omid Minu-Sepehr  
Spenta University  
[www.spenta.edu](http://www.spenta.edu)



# Zarathushtra's Vision



---

**By: Dr. Stanley Insler**

---

In the history of the world, few men have arisen who are remembered as the founders or reformers of a great religion. The majority of these compelling thinkers were born in the geographic areas of the Middle East and South Asia, where an advanced civilization and culture can be traced back over millennia, often beyond the testimony of the oldest texts. The homelands of Moses and Jesus, the native countries of Buddha and Zarathustra, all attest to continuous waves of migrations and settlement patterns that have contributed to the creation of an advanced stage of development that preceded the historical and cultural moments reflected in the earliest documents of their respective traditions. Yet is this fact reason enough to explain why these remarkable religious leaders emerged in the course of history? Put in other words, why are these few men remembered as pivotal

thinkers and not others?

Surely the explanation for the emergence of these religious leaders must be more complicated than the fact that they belonged to continuous cultural traditions. Indeed there have been other comparable historical situations among ancient traditions, but in none of these have charismatic thinkers arisen who were able to seize the spirit and emotions of their people in a fashion to reshape the future religious history of their folk. So the answer to the questions first posed must be sought from another direction. Perhaps a proper explanation could be found if we could identify points of historical similarity in the biography of Moses, Jesus, Buddha and Zarathushtra that might lead us to understand from where their inspiration stemmed and how it was possible for their peoples to believe in their new vision.

In the case of Moses, matters are most easy to grasp. The Hebrew Bible informs us that the Israelites were in bondage in Egypt, held un-

der the yoke of oppression of the Pharaohs, and longing to return to the homeland from which they had been driven into servitude. For Jesus the situation was rather similar. Palestine was under the domination of the Romans, who exploited the people and drained the wealth of the land for their own greedy purposes. In the time of Buddha, the kingly Hindu states of Northwestern India pushed eastward under swelling expansionism, in the attempt to impose their domination upon territorial realms that long had forged independent traditions of their own. And from Zarathustra's own words, we know that many of the Iranian lands were controlled by evil rulers who brought death and destruction to the tribes and clans of the area.

In short, we see at once that the political situation at some point in the lives of these men was marked by periods of oppression and aggression, times when foreign or outsider groups forced their will and their ways upon peoples who possessed a





history and culture of their own. Under such circumstances, when heavy lay the hands of strangers upon native traditions and customs, when peace had disappeared and tyranny reigned, all these great thinkers strove towards similar goals. In bondage they saw the clarity of freedom, in domination they understood the desirability of choice, in tyranny they longed for justice, in evil they comprehended the good. Out of the unfortunate fate that had befallen them, they constructed a vision for the future founded upon the reversal of their sorry lot.

This, however, cannot be the complete story, since demoralizing political situations have spawned revolutionary leaders, and the great men mentioned in this presentation are only considered religious leaders, not revolutionaries. What is the difference therefore? I think the answer lies in the fact that most revolutionaries are able to muster support from their people, when they are numerous enough, and rise in rebellion against their oppressors. But in the case of the four great men under discussion, this was not possible. The Jews exiled in Egypt were no match for the well trained Egyptian armies and the same condition applies to Palestine under Roman domination. Buddha was but one prince among many others, and it appears that most of them capitulated to the Hinduizing influences. Likewise Zarathustra informs us that he possessed few cattle and few men, which clearly means that he too was politically weak.

So what did these men do? They turned to God for assistance, for help and refuge, for an indication of the direction to follow towards freedom. They had to do this since their own priests for the most part seemed willing to serve their new masters. Moses' own brother Aaron had suggested worshipping idols, the priests of the temple in Jerusalem complied with the wishes of the Romans at the

time of Jesus. The Hindu elements in Buddhism reveal similar adaptations, and the Gathas testify that many of Zarathushtra's contemporary priests followed the desires of the evil rulers of the lands. In some instances a sign arrived from God. A series of plagues beset the Egyptians, which Moses took as an indication to begin the long trek homeward. But for the others we know of no significant outbreak of famine or pestilence that could be viewed as an answer from God.

Instead, in the moment of need, all of these great religious leaders communicated with God, and the words they heard from the Almighty were presented as the basis of a new doctrine that could steer their people and their religion in a thoroughly new direction. Moses summarized his talks with God in The Ten Commandments, a set of rules to allow his people to live honestly and piously among one another, with respect and reverence for both Man and God. Jesus' doctrine also dealt with respect and love for Man and God, but it stressed that the woes of the world would end at some future time, when another savior would arrive. His legacy was a doctrine of Hope founded upon Faith. Buddha merged Man and God in the general concept of Being, and he stressed the gentle and charitable treatment of all creatures, then and forever.

As to the prophet, Zarathushtra left behind several Songs that gave body to the ideas that he had seen, notions of God and Man conceived in a Good Vision (Vanhui Daena) that formed the basis of a new religion. Like Moses, Zarathustra called his insights, arising from contemplating the sad nature of the human condition in contrast to the perfection and harmony of nature, the Commandments of Ahura Mazda, and he also referred to them as the Laws by which the foremost existence shall come to pass in his own world, a time when happiness would

replace the rampant misery and affliction that he saw around him. Indeed, Zarathustra appealed to Ahura Mazda, at Yasna 51.4, asking,

“Where shall there be protection instead of injury? Where shall mercy take place?”

Elsewhere the prophet speaks of fury, cruelty, bondage and violence throughout the lands. These statements can only reflect the realities of the political oppression of his times, the tyranny from which he, like the other religious leaders, realized the need for freedom and choice, the need for the self-determination of human dignity. Moved by the cruel conditions in his lifetime, Zarathustra conceived a view of Man dealing with fellow Man according to the principles of Truth and Good Thinking that God had created in his highest Wisdom, principles that could be enacted in this world by Man as well through thoughts, words and deeds that conformed to the highest achievements that God had created. By treating one another in this fashion, a new type of sovereignty could arise on earth, and he called this vision “the Kingdom of Truth and Good Thinking.” It was to be a mirror of Ahura Mazda's own dominion since it was based upon the principles that imparted peace and harmony to nature.

These terms which Zarathushtra employed -- commandments, laws, sovereignty -- are clearly modelled upon political concepts, because the prophet understood that this was the inescapable pattern of social organization and the best method to shape human behavior. We see this clearest at Yasna 44.9, where he entreats Ahura Mazda in the following manner:

“This I ask Thee. Tell me truly, Lord. How shall I bring to life that vision of mine, which the master of a blessed dominion -- someone of great power like Thee, Wise Lord -- would decree by reason of his lofty rule, as he continues to dwell in his

seat in alliance with truth and good thinking?" (Y44.9).

But the verse also reveals that Zarathustra knew full well that the only enduring power in the world was based upon truth and good thinking insofar as the givens of the natural world, the sun, moon, stars and winds, owed their creation and their perfection to the truth embodied in the good thinking and spirit of their Creator, a matter emphasized earlier in this particular Song. This is the reason why he continued in the next verse to ask further:

"This I ask Thee. Tell me truly, Lord. Have they truly seen that vision which is the best for those who exist, and which, in companionship with truth, would prosper my creatures already allied with truth through words and acts stemming from respect?"

Here Zarathustra, through his question, defines the requisites for the realization of the good rule. Not only was it based on truth, as mentioned in the preceding stanza, but like every system of authority, it demanded respect in order to function correctly, and its proper function

was to bring prosperity to all living creatures. How many of us despair today, when we see that the laws of our lands that were written for the good of the people are treated without the serious respect or dignity they merit? Was it any different during the lifetime of the prophet?

Religion and politics have always coexisted in the history of the world, often in situations where they were in conflict with one another. Much of this conflict has arisen because those who possessed temporal power lost sight of the purpose of worldly sovereignty -- the good of the people -- and sacrificed this purpose for their own selfish and exploitive ends. Religion, on the other hand, has always succeeded because it offers to all men access to the good, either in this world or the next, in a manner fully dependent upon their own behavior and their own choices. This explains why kingdoms disappear but great religions endure. To my mind, one of the great contributions of the prophet Zarathustra was to envision the possibility of worldly power founded upon the principles of truth and good thinking by which God

imparted perfection and harmony to the universe. What better way could one respect the dignity that both God and Man equally deserve?

*Dr. Stanley Insler, Chairman of the Department of Linguistics at Yale University, 1978-1989, is a world-renowned Gathic scholar. His translation of the Gathas is widely considered to be one of the most current and definitive works on the subject. He was educated at Columbia, Yale, the University of Tübingen, and the University of Madras. He has taught at Yale since 1963, where he presently holds the position of Salisbury Professor of Sanskrit and Comparative Philology. He has lectured and published widely on subjects dealing with the ancient languages and texts of India and Iran, including the Gathas, and is a member of the American Oriental Society, the Royal Asiatic Society of Great Britain, the German Oriental Society, and the French Oriental Society, among others.*

*"This article has been reproduced from vohuman.org, and is hereby acknowledged as the source of this article."*

[www.berasad.com](http://www.berasad.com) • Yaneshvaran Manthra Association

## Call for Participation in Sport Competition in Iran



Iranian Zoroastrians annually hold different sport competitions in

their community among them are Vahman Volleyball Competition whose 10th anniversary is to be celebrated this February. This competition is run both for men and women and each year the Zoroastrian teams take part in it with much of their rigor. It is to be noted that Yaneshvaran Manthra Association, one of the most active Iranian Zoroastrian youth organizations, is in charge of holding this athletic competition in one of the best-equipped sports centers in Yazd, Iran. The next upcoming competition will be held February 1-4, 2011.

This year, for the first time, the Iranian Zoroastrian youth have de-

cidated to invite youth from other countries to take part in this competition and besides it benefit from visits to the many attractions and beauties of Iran as well as the Zoroastrian co-religionists that have maintained their identity after centuries.

The organizers of the competition can provide the participants with accommodations (either in luxury hotels or traditionally reconstructed Zoroastrian houses) and recreational tours round the city/country with the minimum rate.

Please feel free to direct all your inquiries and register for the competition at: [yaneshvaran@ashtad.com](mailto:yaneshvaran@ashtad.com)



# VEGETARIANISM: A COMPASSIONATE, HUMANITARIAN CHOICE FOR ZOROASTRIANS



**By: Dr. Armaiti May, DVM**

As Zoroastrians, we are enjoined by Ahura Mazda to live by the principles of good thoughts, good words, and good deeds. This includes protecting our planet, revering Nature, and looking after the well-being of our fellow humankind, especially the poor. We are also entrusted with protecting animals that, unlike our human brethren, are utterly defenseless. Following a plant-based (total vegetarian or vegan) diet demonstrates compassion to humans and animals, environmental stewardship, and respect for our health.

## Animal Welfare

Bahman Ameshaspand (“Good Mind” or “Vohu Mahnah”) overlooks animal welfare and immediately follows Ahura Mazda in the spiritual order. Every month, Bahman, Mohor, Gosh, and Ram are recognized as days of abstinence from eating flesh. Ram Yazad helps us to relish our food and as a Hamkar or helper of Bahman Ameshaspand, it follows that Ram Yazad helps in the promotion of animal welfare. Therefore, Ram Yazad would only want us to relish food which is produced without compromising animal welfare. According to the Shahnameh, flesh was initially introduced as food for humankind through the evil King Zohak. Evil Ahriman disguised himself as a cook and tempted Zohak

with several dishes made of animal flesh. As a result, one evil serpent grew out of each shoulder of Zohak and meat-eating became acceptable.

Up until the 1950’s, family farms raised animals for food. Animals were kept in a more natural environment and allowed to fulfill their basic natural instincts. Unfortunately, the idyllic green pastures of years past have been replaced by factory farming – windowless metal sheds, wire cages, and other confinement systems which treat individual animals like production units rather than sentient creatures.

Worldwide annually, over 50 billion cows, pigs, chickens, turkeys, and other farmed animals are slaughtered for their flesh. The Humane Slaughter Act is poorly enforced and excludes poultry, which comprise over 95% of animals slaughtered for food. Animals are often not properly stunned prior to being killed. Factory farmed animals are confined in small spaces that make basic movements such as turning around or stretching a limb difficult or impossible. Male calves born to dairy cows are taken from their mothers at birth and transported to veal production facilities where they are crated until slaughtered between 3 and 4 months of age. Farmed animals are routinely castrated, branded, and dehorned without anesthesia. Egg-laying hens are crammed into battery cages so small, they cannot spread their wings. Male chicks, biologically incapable of laying eggs, are killed on their first day of life. Chickens undergo debaking in which the tips of their beaks are seared off without anesthesia. If dogs were subjected to the abuses that farmed animals endure – mutilations, drug regimens that cause chronic pain, transport through all weather extremes, and inhumane slaughter – the perpetrators would be prosecuted for animal cruelty. Farmed animals are just as sensitive, intelligent, and capable of feeling pain as the dogs cherished as companions.

## Global Hunger

“To give to the poor is to acknowledge the sovereignty of Ahura Mazda.” (translation of last verse of Yatha Ahu Vairyo.) Zoroastrians are renowned for their generosity and willingness to help the poor and needy. Hence, the saying, «Parsi, thy second name is charity.» Annually,

840 million people suffer from chronic hunger. Worldwide 24,000 people die of hunger daily. Most starvation deaths are caused by inequitable distribution and inefficient use of food resources. Following a meat-centered diet contributes to world hunger because 10-20 times as much land is required for a meat-based diet compared to a plant-based diet and nearly half of the world's grains and soybeans are used as animal feed. The resultant waste of calories is so extensive that even a 10% drop in U.S. meat consumption could make sufficient food available to feed the world's starving millions. As the demand for meat grows in the Western world while resources such as land and water become increasingly limited, the world's poor become increasingly unable to afford food of any kind. Increased animal agriculture exacerbates both the problems of scarcity and distribution. This is especially true of factory farming, which now dominates global meat production. Additionally, countries which traditionally consumed primarily plant-based diets are now following the Western example of having more meat-centered diets, further compounding the problem. One of the 101 Names of Ahura Mazda is Besh-tarna, which means «The Reliever of all pain and suffering.» If everyone were to eat vegetarian, we would have more than enough food to feed everyone on the planet, thus relieving much suffering. Fewer humans would suffer, and clearly, fewer animals would suffer.



## Global Warming and Environmental Concerns

Factory farms produce billions of pounds of manure, polluting lakes, rivers, and drinking water daily. Farmed animals produce greenhouse gases which contribute to global warming. Global warming threatens planetary survival through destruction of wildlife habitats, flooding of coastal communities, and extreme weather conditions. According to a recent United Nations study by the Food and Agriculture Organization (FAO), about

30-40% of total methane emissions generated by human-influenced activities comes from bovine waste. This waste also generates toxic ammonia and hydrogen sulfide, making life unbearable for neighbors of factory farms. A vegetarian diet uses less fossil fuel and is thus more energy efficient and less polluting than the average meat-based diet.

## Human Health Concerns

According to the American Dietetic Association (ADA), eating a well-balanced whole-foods vegan diet that emphasizes fresh fruits, vegetables, legumes, nuts, seeds, and whole grains drastically reduces one's risk of heart disease, stroke, obesity, hypertension, and cancers of the breast, prostate, and colon. The China Project, conducted by Dr. T. Colin Campbell also showed that the rural Chinese consuming a whole foods, plant-based diet had much lower rates of heart disease, cancer, and osteoporosis compared to their meat-eating counterparts.

Here is a prayer from Fravardin Yasht, Karda 24: Ushtano zato athrava yo Spitamo Zarathushtra. (At the birth of Zarathushtra, all of Nature rejoiced and exclaimed, «Blessed are we that the prophet Spitama Zarathushtra is

born!) Let us follow in Zarathushtra's footsteps, and be a cause for all of Nature to rejoice!

For more information about adopting a vegetarian diet, please visit <http://vegsource.com/> or email the author of this article, Armaiti May, at [veganvet@gmail.com](mailto:veganvet@gmail.com).

*Dr. Armaiti May is a practicing Zoroastrian and a small animal veterinarian with a veterinary housecall practice in the Los Angeles area. She is also a longtime vegan and animal advocate and sits on the Board of Directors for United Animal Nations, a non-profit animal welfare organization dedicated to rescuing animals out of crisis situations including natural disasters. Dr. May has attended and spoken at several Zoroastrian Congresses over the years on the topic of Zoroastrianism and Vegetarianism.*





# Preserving Our Heritage:

## Some Thoughts in Relation to the Parsi Experience

By: Dinyar Patel

For the past three years, I have been studying about Zoroastrianism and Zoroastrians as a Ph.D. candidate in history at Harvard University. While the majority of my research has focused on the modern Parsi community in India, I have also had the opportunity to study and learn about the Iranian Zoroastrians, their history, and their rich culture.

In my research on the Parsis, as well as in my personal observations, I have been struck by one thing in particular: **a major cultural disconnect between many young Parsis and their elders.** This disconnect widens even further if one considers what Parsi culture was like in the early 20th century. Now, a degree of cultural change is inevitable, and more often than not it can be a good thing. However, what strikes me about so many Parsi youth today is a definite indifference and apathy toward their own culture, traditions, and religion. I, in no way, mean to say that all Parsi youth can be characterized as such; nevertheless, we should acknowledge that the current situation could be much improved.

In this article I will offer my thoughts on why this cultural disconnect has occurred. My purpose in doing so is to highlight some trends which, hopefully, can be avoided or stymied in the Iranian Zoroastrian community, which, in my observation, appears in any case to be much more in touch with its own cultural heritage.

### Language:

Language is an extremely important component of one's heritage. Whenever I have attended Iranian Zoroastrian functions, I have been impressed by how community members, both young and old, have maintained written and spoken knowledge of Persian.

Parsis have done a much poorer job of maintaining their own language, Gujarati, which for centuries has



Photo by: Rustom Faramna Agiary

been an important vehicle for passing on various Zoroastrian customs and traditions. In India, outside of Gujarat, most Parsis can only speak Gujarati; they have lost their ability to read and write it. This is the case amongst the North American diaspora as well. English continues to become the dominant language within and outside of the family.

The situation was very different a century ago. Then, Parsis played a critical role in the Gujarati language media in Bombay and elsewhere in India. We celebrated weddings and other festive occasions with Gujarati songs. We had famous Gujarati poets, playwrights, and novelists; we contributed to Gujarati language associations; and several scholars churned out books in Gujarati on our history and religion. Mahatma Gandhi, for example, praised one Parsi poet—Ardeshir Khabardar—for his skill with the Gujarati language. Aside from this, there had been a strong priestly and scholarly tradition of learning and writing in Persian.

It is a little difficult to analyze how, exactly, our collective proficiency in Gujarati began to wane. While Parsis were hardly the only community in British India to eagerly learn and adopt the English language, many other Gujarati-speaking communities have kept up knowledge of their native tongue. The consequences, however, are much easier to explain. Within the Parsi community, there is a huge body of knowledge and literature that is largely out of reach of the younger generations.

I grew up in California and I knew barely any Gu-



jarati until I started formally studying the language a year ago. Being able to read Gujarati (albeit still quite clumsily) has given me an entirely new perspective on Parsi traditions and culture as well as how the Parsis have practiced Zoroastrianism. Here in Ahmedabad in India, from where I am writing, I have stumbled across old Parsi Gujarati poems and lullabies, community histories, genealogical tables, and descriptions of traditions that no longer exist. Much of this material is completely forgotten by the community, and is slowly disintegrating in old libraries. One day it shall be no more.

Please do not let this happen to your own heritage. I am well aware of a wealth of knowledge on the Iranian Zoroastrian community that exists in Persian. Zoroastrianism and Zoroastrians, of course, figure largely in the wider corpus of Persian literature, providing another compelling reason for maintaining one's reading proficiency.

Finally, please recognize the importance of the Dari dialect and work to preserve it. When Dari faces an uncertain future even in Yazd, the current prospects of its survival in the diaspora are indeed dim. As the Dari Language Project (<http://linguistics.berkeley.edu/~dari/>) has stated in one of its reports, "there is at present an entire generation of second-generation Zoroastrian Iranians in the United States that has grown up with virtually no speaking competence in Dari ... Were the use of Dari to be actively encouraged among the first-generations' grandchildren, those children would still potentially be able to practice with native speakers, or at least have some exposure to the language. But in just one generation, with the death of first-generation immigrants, this will for the most part not be the case." Dari has sustained the Iranian Zoroastrians for centuries during periods of both good fortune and oppression. When a language dies, so much of a community's culture and history is lost forever.

however, cannot account for the entirety of this decline. Birth rates and rates of marriage amongst the Indian Parsis are some of the lowest in the world (the same can probably be said for diaspora Parsis; however, we have no reliable data to validate this claim). Paul Axelrod, an anthropologist who has extensively studied Parsi demographics, states that the Parsis "have experienced one of the most dramatic population and fertility declines recorded outside of Europe."

Axelrod's research has shown that the decline in Parsi fertility rates is not due to "sub-fecundity," i.e., inbreeding within a small population pool. Rather, he and other demographers suggest that the real culprit is changing familial attitudes. There is simply very little pressure for Parsis to get married and, once married, to have children. As a result, a large percentage of Parsis never get married, and those who get married do so at a very late age, when childbearing becomes a much more difficult task. This—rather than any overhyped concerns about inbreeding—explains our falling numbers.

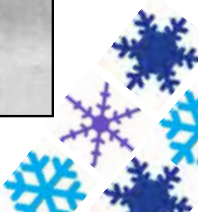
By the 1970s, a number of demographic surveys had shown that anywhere between 15 to 20 percent of Parsi women never married. Ketayun Gould, a researcher at the University of Illinois, has suggested that the high number of unmarried Parsis can partly be explained by values within the community "which might endorse the state of non-marriage." Using Indian census data, Leela Visaria, who completed her Ph.D. from Princeton, declared that, "because of late marriage or non-marriage the births to Parsi women resident in Greater Bombay in 1961 were only 50 percent of the number that would have occurred if every woman were married throughout her reproductive period." These staggering numbers are from forty to fifty years ago, when our population was larger; what must the situation be like today?

In spite of coming from India, a country which is still not fully comfortable with the transition from joint

## Family:

The Parsis of India present us with quite a stunning paradox. In a country where the population has more than tripled in the past century, the Parsi population has roughly halved in the last seven decades. While census figures for 1941 reported 114,890 Parsis in undivided India, the 2000 Indian census put the Parsi population at only 69,601 individuals (only a miniscule population continues to reside in Pakistan).

Some of this decline is due to intermarriage, and some is due to migration to the West. Intermarriage and immigration,





families to nuclear families, Parsis have done a poor job of maintaining certain familial values and promoting a healthy social structure for the community. This has led to many deleterious consequences, one being a major generational gap between the young and the old. We have a largely aging population in India, dependent on a smaller pool of adults and an even smaller pool of youths both inside of India and the diaspora. Those who never married have an even more limited support structure. The aged in our community often live by themselves and a large number suffer from depression due to loneliness, a major problem that was brought up at a meeting organized by the Parsi Zoroastrian (Parzor) Project in Mumbai (Bombay) in December 2008.

Marriage is an important institution and must be encouraged; this is especially the case for those of us who follow Zoroastrianism, since our religion places great importance on marrying and having children. Waiting until the ages of 35 or 40 for marriage is not a wise decision for yourself or your community. The negative consequences of non-marriage and having few children are unfolding, for all to see, in Mumbai and other aging Parsi centers in India. To my knowledge, there have been no professional demographic studies of the worldwide Iranian Zoroastrian community. However, demographic data from Iran before the Revolution, and anecdotal evidence within the diaspora community, show a healthy rate of growth. This is something commendable and we Parsis must learn from you.

## Links to the Homeland:

Direct links between the Iranian Zoroastrian diaspora and Iran has, of course, been a complicated matter since 1979. The situation is very different for Parsis. India has been a true blessing for them: for over a millennium, Parsis have survived and thrived in an environment that has been highly tolerant, pluralist, and welcoming. Most Indians look up to Parsis with great regard due to the role they have played in the country's political and economic development.

In spite of their deep historical and cultural links with India, I have often been surprised by how some Parsis in the diaspora—and to a limited degree in India itself—tend to downplay their Indian-ness, preferring instead to play up their ancient Persian ancestry. This attitude can be traced to the late 19th century when a number of elite Parsis in Bombay attempted to use their Persian heritage to their advantage by arguing that they had more in com-

mon with their European overlords than other Indians. True, the Parsis can and should be proud of their links to Iran, but to distance one's self from India and Indian culture is to deny over a thousand years of history.

Parsis' understanding of their own history tends to largely dwell on the ancient Persian empires and their arrival in Gujarat, followed by a sudden skip to the 1800s when they grew into a wealthy minority under British rule. However, the period in the middle, from roughly 800-1800 CE, is vitally important and can teach us a great deal about the evolution of Parsi culture and its unique traditions. Similarly, I think that Iranian Zoroastrians will greatly benefit from further research and study of their history between the end of the Sasanian Empire and the present day; specifically, the evolution of the communities in Yazd and Kerman. This is a vastly understudied and poorly understood part of our history. Zoroastrianism, both in India and Iran, has gone through great changes since the Sasanian period. Learning more about our immediate history can help us understand how Zoroastrianism has been a living, dynamic tradition, and it can help anchor our generation to places that our parents and grandparents called home.

There are many ways for both Iranian Zoroastrians and Parsis to maintain their heritage. We can support formal organizations, such as the Dari Language Project or Parzor, or undertake simple projects such as constructing family trees and recording oral history. Apathy and ignorance of one's heritage, history, and culture is nothing to be proud of. Multicultural societies such as America thrive because its citizens bring together so many diverse traditions from around the world, not because everyone conforms to one standard cultural norm. Your heritage is something that no one can take away—except for yourself.

*Dinyar Patel is a Ph.D. candidate in History at Harvard University, where he is completing his dissertation on Dadabhai Naoroji, "The Grand Old Man of India."*

*He has also researched and written on the relations between Iranian Zoroastrians and Parsis in the late 1800s and early 1900s. Patel received his B.A. from Stanford University in 2004.*



# Ten Tips for Calm Parenting



By: Mernoosh Kiani

As Zoroastrian parents we do our best to teach our kids to be honest and kind. We want our kids to practice “Good Thoughts, Good Words, and Good Deeds”. Yet when we lose our temper, we are not acting in a manner that is very exemplary.

Being a parent carries with it a lot of responsibilities and hence a lot of pressure. We have to worry about our kids getting the proper nutrition, as well as protect them from putting themselves in harm’s way to name a few. Yet as much as we adore our children and how they can bring out the best in us, unfortunately our kids can also bring out our worst!

For those of us who have young children and especially if we stay home with them, we know how trying it can be to keep our cool. Usually what happens is either we yell, threaten, or give our child a time out. This can all result in us feeling terribly guilty for losing our temper. It’s not easy to stay calm, but it’s essential to do so.

Next time you feel yourself getting angry at your children, try some of these strategies:

1. Take a few deep breaths! If you’re still angry and can’t handle the situation in a calm manner, walk away from the situation until you’re in a more calm and reasonable state.
2. Don’t overreact. Look at the situation within its context. Yes, she spilled the milk or he wrote on the wall, but it’s just a wall; it can be re-painted. It’s just milk; it can be cleaned up.
3. Keep your child’s age in mind. If he’s three, remember he has only three years of experience on

earth. How can we expect our kids to know everything and every consequence? If they knew everything, what would they need us for? They have to experiment and learn some things on their own (many times...to our dismay). They sometimes cause a mess, or risk falls in order to see how the world around them works. They’re learning through trial and error!

4. When our children are being defiant, it can be very frustrating and it’s easy to want to return them to a state of submission. They’re basically learning about themselves, asserting their personalities, and effectively or ineffectually, testing their boundaries. After all, don’t we want strong kids that think for themselves instead of just following orders blindly?

5. Sometimes children act out because they need more attention. Try to set aside some time everyday to play with them, read to them or just talk with them, while paying attention to their needs. Remember, behind every behavior there is an emotion.

6. If they are acting out, they may be hungry or sleepy and if nothing works, usually a change of environment can help. Think of taking your children for a walk in the park or for a drive.

7. If possible, instead of punishing with negative consequences by saying things such as, “I’ll take away your toys if you don’t clean up”, try to give a positive incentive such as, “I’ll read you your favorite book when your toys are put away”. (It is better to stay away from giving food or sweets as incentives.)

8. Know that none of us are perfect and we’re doing the best we

can. If you do lose your temper, just try to do better the next time. Kids can be very forgiving.

9. Remember that you are teaching them how to handle their emotions, and control their behavior. After all, we are modeling proper responses to situations that may arise in life. By reacting to them in a calm manner, you’re teaching them the proper way to handle conflict. Would you think it’s okay to hit or to yell at your supervisor? Probably not. It’s important to respect your child and he or she will learn to respect you in return. The difference is that the respect will be out of love instead of fear.

10. Lastly, we all need a break to recharge! See if you can exchange babysitting duties with some moms that you know or join a mommy’s group. I recommend the one at your local Dare Mehr, if you’re lucky enough to live close to one. If they don’t have a program there, why not start one?

As you all know first hand, although this will be the hardest job you’ll ever have, it will be one of the most rewarding. Enjoy your children at every age because they will never be the same way again.



*Mernoosh Kiani lives in Orange County, California. She graduated with a Film Degree from California State University Long Beach and is currently a*

*stay at home mother to a 3 1/2 year-old girl and a 15 month-old boy.*





# Winter Solstice, Yule, Yuletide, Yalda



*Photo by: Ardeshir Baghkhanian*

**By: Dr. A. Jafarey**

All storing or migrating animals, from the tiniest insect to the largest mammal, are well acquainted with the changes of seasons. They have their “calendar.” They know the approach of spring, summer, autumn and winter and prepare to come in open, migrate from a fixed place to another, begin storing and/or prepare to retire or hibernate in their winter quarters.

Mankind has been doing the same since its evolution and then the dispersion into different lands. We have signs of how humans have closely observed the movements of the sun, the moon and the stars since thousands of years. We have records of how they knew the solar calendar for their day-to-day living since cave days. This climate and calendar consciousness has been common to humans all over the world. They have known the equinoxes and solstices in both hemispheres.

Their preparations to adjust to the seasonal changes have evolved into ceremonies that begin with each change. Obviously, where seasonal changes have been more marked, the recognition was more accurate and where it did not matter much, the change brought hardly any marked change in life.

The people for whom winter meant quite an experience, paid more attention to the Winter Solstice, the people to whom spring brought new life, welcomed the Vernal Equinox and the people who depended more on seasonal rains, hailed the beginning of monsoon as their festive time.

History shows that the people nearer to the North Pole were more concerned with the Winter Solstice than any other people. The Nordic people, comprising of the Celts and Germanics, have been paying attention com-



*Photo courtesy of Berasad*

paratively to the very longest night more than others. They are the people for whom the Winter Solstice, the turn to have more of the sunlight meant much. Samhain of the Celts and Yule of the Germanics stand for Winter Solstice. For them, it was a “rebirth” of the sun whose light had shortened to few hours a day. And once an idea gets a community, imagination wanders and wonders to create a myth around it. Yule and Yuletide meant the re-death and re-birth of the Sun god. It may be added here that many scholars of Nordic studies think that “yule” means “wheel” and that it stands for the “Wheel of the Sun” and the solar cycle.

Santa Claus, with a number of other names, is yet another sign that the Winter Solstice of Christianity has its roots far into the North of Nordics.

Meanwhile, the people on the Mediterranean were also paying more attention to the seasonal changes. The sun played a very bright part in their life. They too noticed the longest night, of course shorter than what the Nordics went through, that heralded the lengthening of daylight - the “growing” Sun. Their myth had made the sun “Invictus,” unconquerable, yet they imagined

it dwindling only to take birth out of the rock as a full grown strong, young man, and not a baby.

Time brought the two peoples together and they found certain beliefs common. That gave the Winter Solstice celebration of the rebirth of the Sun (god) a new impetus to Europe and the eastern coast of the Mediterranean - today's Turkey and the Near East.

The two terms "Yule" and "Yuletide - Yule time" traveled to the eastern Mediterranean. Meanwhile, we know that the First Ecumenical Council held in Nicea in 325 CE under Emperor Constantine (about 274-337 CE), himself an overt convert from Solar henotheism to Christianity, made Christianity the state religion of the Byzantine Empire and that Yuletide was declared to become the Birthday of Jesus.

One can guess that "Yuletide" connected to the "re-birth" sounded to the Semitic ears of the Syriac people so similar to "yalda," the word for "birth." "Yalda" easily replaced "Yuletide" and quite correctly for the Semitic Christians. It made sense.

Meanwhile, in the Iranian Plateau with its well-marked four seasons, the Vernal Equinox was the beginning of the New Solar Year - Nowruz. It has all along been the greatest national festival for the Iranians. But their true tropical calendar had also the first day/date of the fourth month Tir on the beginning of the Summer Solstice, Autumnal Equinox on the first day of the seventh month - Mehr, and the Winter Solstice on the first day of the ninth month Dey. The four seasons

began/begin on the first day of each quarter in their turn. Winter on the Plateau also means more of indoor living. The Solstice for them was the beginning of the 40 very cold days of the winter time. They called it "Chelle-ye Zemestan - Winter Forties" compared with "Chelle-ye Tabestan - Summer Forties," the very hot days of summer.

Winter Solstice was also celebrated by the Assyrian and Chaldean Iranians as "Yalda." We have Iranian astrologists, historians and poets of early 10th century CE mention "Yalda, 25th December," as the Birthday of Jesus.

And now for decades we have daily newspapers, radio and television in modern Iran. Their commentators have dramatized and generalized it so much so that the entire Iranian nation, knowingly and unknowingly, celebrates Yalda more as the night of the rebirth of the "Sun" than connect

it with the birth of Jesus who is the "Son" of God for Christians and the Prophet of God for Muslims!

Hardly any person cares to re-think and realize that the pre-Zarathushtrian mythology does not speak at all about the births and deaths of its gods and goddesses - Sun, Moon, Wind, Cloud, Thunder, Rain, Rivers, Waters and a long list of other visible (daeva/deva) deities, and Varuna, Mithra, Airyaman and other invisible (ahura/asura) beings. They have always been there. No birth, no death, no dates!

Again, hardly any person cares to re-think and realize that "Good Conscience," the Good Religion founded by Zarathushtra Spitama has no myth and legend to entertain any person fond of fiction. It speaks of the Fact of Good Life and how to live it all along perfection, immortality and Ushta, Radiant Happiness.

The only birthday celebrated in the Avesta is the Birthday of Zarathushtra, a unique human personality of Good Guidance for all times and climes.

But the Iranians have, like many other nations, finding reasons and excuses to celebrate as many joyful occasions as they can make it! Yalda is one of them. Happy Yalda to all!

*Dr. Ali Akbar Jafarey, was born in Kerman, Iran. He received his schooling up to the University level in Karachi. He has a doctorate in Persian Language and Literature, and has self-studied thirteen living and ancient languages, and also studied linguistics, anthropology, Indo-Iranian literature, history, geology and research methods. In Saudi Arabia, he worked as a translator/anthropologist in the Arabian Research Division of Aramco. In 1991, Dr. Jafarey, with seven other co-founders, established the Zarathushtrian Assembly in Los Angeles*





# A Zoroastrian and a Kantian

By: Roya Behmardian

Class had started, and my thoughts were in Wholesome Choice—moseying about the Doogh section. Carbonated, or non-carbonated? Minty green, or original red? Decisions, decisions. Then, a large bottle labeled Abali Yogurt Drink, I MEAN my teacher made his way to the whiteboard, and wrote the following: “I do the right thing because \_\_\_\_\_.” Mr. Monge was what we called him, and had been a tricky teacher thus far—always refuting answers and discrediting any prior knowledge we thought we had. But oh man, I knew this one, so my attention diverted away from doogh, and joined me in class. “I do the right thing because it’s the right thing to do,” Zartosht said so, all Zartoshti people I know said so, and it make sense. So I raised my hand. Some other students also answered what they thought was the right response, and Mr. Monge wrote them all on the board.

“...because I will feel good.”

“... because I want others to do the right thing.”

“...because it will promote my, and society’s general happiness.”

“...because God would want me to.”

“...because I should not harm others or myself.”

With every answer proposed, I became less confident in what I was

about to say. “Maybe this was just one of those things that didn’t have a real right answer, maybe why people do the right there is completely relative, and the only thing that matters is the ultimate behavior—completely detached from intention,” I thought.

When I answered, Mr. Monge gave me a peculiar look, and then subtly asked, “Are you a Kantian?”

A few replies crossed my mind. Maybe this Kantian business he was talking about was a religion. “A Kantian, no no, I’m a Zoroastrian.” Or maybe it was based on the last name of a philosopher he had briefly mentioned weeks before: Immanuel Kant. And in that case, “A Kantian? No no, I’m a Behmardian.”

It didn’t really matter how I was going to reply because apparently, beyond my knowing, that was a rhetorical question, and he started lecturing before I could bring myself to say anything remotely useful.

Kantianism, he said, is a moral philosophy based on the work of German philosopher Immanuel Kant (1724-1804). Kant believed that in order for something to be a moral act, its intention must have moral worth. In other words, it must incorporate the Good Will. Thus in his eyes, much like in Zartosht’s, one must do the right thing solely because it is the right thing to do (Beckwith 22).

Mr. Monge then mentioned an obvious, yet often ignored aspect of



Kantian, and also Zoroastrian, moral thought. Clearly one should do the right thing out of the mere duty to be righteous. But before doing that, shouldn’t it already be known what the right thing is? Pardon me for asking, but what is right? How is it possible to distinguish the right thing without defining it through unique examples, situation by situation? Why don’t I know this? What is this madness?

I was confused, a bit frustrated, and honestly still kind of thirsty. But Mr. Monge eased my worry, and asserted that Kant answered the question “What is the right thing to do?” using four steps.

The first was to identify the situation. For example, let’s say I want to “borrow” money from someone while knowing that I can never pay it back. Yet, I lie to that person in or-



der to get the money. Second is to identify the Maxim. Kant defines a maxim as the intentions, or the goal. In this case, my maxim would be to get money without having to pay it back. Third, can the maxim be universalized? That is, if all people were to lie to get money, then a promise would be worth nothing, thus making it impossible for even one person to successfully “borrow” money. Therefore, willing to universalize this maxim would not work, and would even be contradictory. And lastly, is the act moral? Kant argues that if the maxim can be willed to be universalized without contradiction, then the act is a moral one (Kant 33-34).

Kant clearly put a lot of thought behind defining morally right from wrong, and the essence of his entire argument is that the good will is the only thing good without qualification. And, morality is not only based on the good will, but is also guided by reason (Kant 31).

What interested me the most was that Kantianism had been and still is one of the most prominent, and highly accepted, ethical theories. That is, many people do believe that intentions based on pure righteousness is essential to morality, and those same people agree that doing the right thing should be based on, first and foremost, the rightness of the action in itself, and not on the consequences it may or may not entail.

A lot of times, especially since Zoroastrianism is such a unique and rare religion, we attribute Zoroastrian morality as only Zoroastrian. We

forget that morality can always exist without faith, and that it's a concept that is encouraged, and interpreted, by religion. Therefore, I'm proud to be a Zoroastrian not because it's ethical theories is superior to other theories, but because it embodies an idea that a vast portion of people (whatever religion they define themselves as) already agree with, and have written about in giant—incredibly hard to understand—books that students in Mr. Monge's class



Photo of Immanuel Kant

are required to read. Kant may have known absolutely nothing about Zartosht, but his ethical theory is considered one of the most highly respected theories in the field of philosophy. Knowing how similar it is to a religion that I've grown up believing in attributes to the fact that not all religions have to be based on the irrational belief of some supernatural power. An ethical theory can be engraved into the core of what people call religion, and Zartosht was the first person to discover that.

I was always so preoccupied in focusing on how Zoroastrianism is different from other religions, that I forgot to look into how similar it is to the other ethical theories. And now that I have, it seems only fitting

to take a trip to Wholesome choice, and grab myself a carbonated bottle of Minty doogh— seems like the right thing to do, and that's all the reason I need.

Works Cited

Beckwith, Francis J. «Ethical Theory.» Do the Right Thing: Reading in Applied Ethics and Social Philosophy. Eds. Peter Adams, Kara Kindstrom, and Chalida Anusasananan. Belmont, California: Wadsworth Group, 2002. 22-23. Print.

Immanuel, Kant, and Francis J. Beckwith. “The Categorical Imperative: Immanuel Kant.”

Do the Right Thing: Reading in Applied Ethics and Social Philosophy. Eds. Peter Adams, Kara Kindstrom, and Chalida Anusasananan. Belmont, California: Wadsworth Group, 2002. 24-36. Print.

*Roya Behmardian is an 18 year old freshman in*

*college and hopes to transfer out of Irvine Valley College, double majoring in Psychology and English.*





# Zoroastrians Face Uncertain Future In Iran

By Niloofar Rostami

July 3, 2010

Thirteen centuries after the Muslim Arabs invaded Iran and forced Zoroastrians to choose between conversion and emigration, the same dilemma continues to confront the dwindling numbers of this ancient religious community.

For Zoroastrians, this kind of choice is embedded



*Young people dance round a fire singing religious songs at the mid-winter festival of Sadeh in Tehran. (Photo: Hasan Sarbakhshian)*

in their faith, which is founded on the eternal clash between light and darkness, day and night, Ahura Mazda and Ahriman, purity and impurity.

For centuries, Zoroastrians in Muslim Iran have seen their property and land arbitrarily confiscated. This has intensified and taken on new forms under the Islamic regime.

By law, Zoroastrians are not allowed to open new fire temples or other religious buildings.

Until this year, the Zoroastrian association in the capital Tehran was allowed to use the school premises it owns for religious ceremonies outside working hours, but this has now been banned.

Zoroastrian schools are legally classed as “endowments”, property of the community. By law, though, all religious minority schools operate under government supervision. To compensate for this management, the government pays the Zoroastrian association a fee as rent

for the property, but this leaves Muslim officials with a major say in how the schools are used. “Unlike previously, the association is no longer allowed to use its property after hours for religious ceremonies,” said Rostam Vahidi, a Zoroastrian priest who emigrated to the United States a few years ago and now lives in California. “The government has offered no good reason for this.”

## LONG HISTORY OF DISCRIMINATION

Historically, the confiscation of Zoroastrians lands by Muslims was one of the major factors prompting emigration, or relocation to remote desert areas in central Iran, such as the city of Yazd.

The first wave of migration to India took place in the early years after the arrival of Islam in Iran in the seventh century. A second wave followed the establishment of the Safavid dynasty in the 14th century, when the Shia version of Islam was adopted as Iran’s official religion and Zoroastrians were encouraged to convert, or else chose to move to remote areas to preserve their faith.

The Zoroastrians were required to pay the “jaziye” tax, levied on all non-Muslim citizens of the state. Until the Qajar era of the 19th century, Zoroastrians were subject to harsh restrictions which forbade them from doing business, travelling freely, and even coming out on rainy days.

In his memoir of a childhood in Iran, Ardeshir Khaze, who died in Mumbai in 1987, wrote that Muslims considered Zoroastrians like him untouchable.

“We were not even allowed to walk through their fields because [they thought] we would defile their crop,” he wrote. “One day, when I was six, I secretly went through a Muslim field to get home quicker because it was a long way from our shop to our home. But they spotted me and gave me a flogging. My screams fell on deaf ears.”

## COMMUNITY SHRINKING WORLDWIDE

The only recent data on the number of Zoroastrians remaining in Iran come from a 1996 census, showing that there were 28,000. The next census, conducted in



2006 after Mahmoud Ahmadinejad had become president, did not specify religious affiliation. Kourosh Niknam, who represents the Zoroastrians in the Iranian parliament, raised objections to this omission, but the



*Priests reading from the sacred text, the Avesta, below a picture of the prophet Zoroaster. (Photo: Hasan Sarbakhshian)*

government did not shift position, so the true number of Zoroastrians remains obscure.

Given recent emigration, the best guess among Iranian Zoroastrians is that the community is somewhere between 10,000 and 15,000.

Emigration cannot, however, be the only cause of population decline within Iran, since the Zoroastrian community is also declining in other parts of the world. That includes India, which has the world's biggest Zoroastrian population – larger than Iran.

In India, where Zoroastrians are commonly known as Parsis, aversion to marriage with members of other communities or faiths means the population is falling by ten per cent every decade.

Conservative Parsis oppose marriage outside the faith and do not recognize the children of such unions as Zoroastrian. This naturally leads to a net loss of community members over the years.

But there have also been attempts to adopt a less rigid approach. The Wadia brothers, members of a family of influential businessmen in Mumbai, have adopted a reformist approach, establishing a fire temple that they say is open to all. The two brothers have accused conservatives of being more concerned about racial purity than the survival of the faith itself.

Would such a reformist approach work among the Zoroastrians of Iran?

Vahidi says that the country's Zoroastrian clerics have for centuries characterized marriage with outsiders as "religiously problematic".

Priests in Iran remain reticent on the issue.

But in Vahidi's view, "The Zoroastrian Priests Association is not against such marriages and nowhere in the

Avesta is marriage with non-Zoroastrians prohibited."

He believes that such marriages were common even before the arrival of Islam.

These days, the problem such marriages pose is that they can throw up legal problems, since Iranian law tolerates indigenous non-Muslim groups only as long as they do not proselytize.

"The Islamic government exerts so much pressure on the Zoroastrian association and its priests to refrain from religious dissemination that, in order to protect ourselves, we are forced to use tactics that prevent marriage with non-Zoroastrians."

Apart from India and the United States, there are Zoroastrian communities scattered across Britain, Canada, and Australia. Each has its own fire temples, but the worldwide faith community has no central leadership to look to in Iran.

The death of Rostam Shahzadi ten years ago deprived Zoroastrians of their "Mobad-e Mobadan", literally "priest of all the priests".

Shahzadi was notable for ensuring that the red, white and green colors of the Iranian national flag were preserved in the post-1979 version, despite attempts by Islamic radicals to adopt an all-green banner.

Since his death, no other priest has attained the rank of Mobad-e Mobadan. "*Editors Note: It is our understanding that the demise of Mobed Rustom Shazadi, Mobed Dr. General Jahangir Oshidari became the Mobedan-e-Mobed of Iran, being the next senior priest. He is considered the last Mobedan-e-Mobed title holder of this generation.*"<sup>1</sup> Traditionally, this title is bestowed on priests' sons who have studied since childhood at the Cama Athornan religious school in Mumbai. It seems that sons no longer aspire to follow their fathers into the priesthood.

Ardeshir Khorshidian is a priest who trained as an ophthalmic surgeon in Tehran, and now only attends religious services on special occasions. He argues that religion no longer plays such a central role in people's lives.

"When one can serve people through medicine, why should one waste one's own time and their time on the Avesta or on burial rites and rituals?" he said. "In these changed times, when people can read the Avesta for their dead, everyone has to be their own Zoroaster."

*Footnote:*

1. "An explanation has been given that to be considered a Mobedan-e-Mobed one had to have attended the Cama Athornan Institute in Bombay. Whereas both Mobed Rustom Shazadi and his predecessor Mobed Firoze Azargushasp had attended the Cama institute and were given the title of Mobedab-e-Mobed, Mobed Oshadari had not studied at the Cama Institute. By the same token Mobed Ardeshir Azargushap had not attended the Cama Institute, but was given the title nonetheless."





# Giving to Charity:

## A Cultural Heritage

By: Dr Farzaneh Sorooshpour

It is believed by Zartoshtis that all the good qualities of a human being are characterized from the praiseworthy aspects of Ahura Mazda, His Yazatas and creation. One of such



admirable qualities that ought to be developed, by every human being, is the will and wish to give to charity and help the needy in every possible manner<sup>1</sup>.

In Farsi, the terms for the intention to give to charity are Dād and Dahiš – often used together. Both words are attributes of Ahura Mazda. The meaning of Dādār is the Giver while Dahiš (in Pahlavi, Dahišn) means donation, giving or creation<sup>2</sup>. Both these words stem from the Avestan verb dā- that has a double meaning, “to create” and “to give”<sup>3</sup>.

Since we believe everything in God’s Creation is a part of Ahura Mazda, every substance of the creation has a Fravahar. The ability to give to charity and help others in any possible manner may be considered as the highest quality akin to the Will of Ahura Mazda. In Shahnameh, one of the God’s epithets is ‘Niki Dahiš’ used by itself or with the name of ‘Yazdan’, ‘Dādār’ or ‘Jahāndār’.

همه کار و کردار ما داد باد      ز یزدان نیکی دهش یاد باد

The benefits of giving to charity are instantaneous resulting in mental and spiritual satisfaction. Zartoshtis have an inherent virtue of giving to charity as a part of their religious and cultural values. The last verse of one of the most frequently recited daily prayers “Yathā Ahu Vairyō” states very clearly that the high Ahurai reward comes to those who help the needy. One of the best remembered and frequently quoted stanza of Zarathushtra’s Gāthā is “uštā ahmāi yahmāi uštā kahmāichit”<sup>4</sup> meaning “Happiness comes to one who makes others happy.” Such numerous holy verses are found in our scriptures promoting the humanitarian cultural values being evolved from our religion. This has given impetus to our community to be charitable for everyone in his / her small way.

In the Zoroastrian Pahlavi texts, especially in Andarz-nāmehs and Rivayats, the benefits of giving to charity and, thereby, helping the needy are greatly stressed.

“Rādīh” is the other Pahlavi word for Dahiš. Adurbad Maraspandan have advised Behdins to have wealth with Rādīh-generosity because it is the fruit of the world and a rich man should give to charity just as he receives the munificence of God.<sup>5</sup>

In the Farsi poems, Dahiš have been used together with Dād, which has two meanings: ‘just, law and giving’, the first meaning is more frequently used.

چو بنشست بهرام بهرامیان  
چنین گفت کز دادگر یکخدای  
سرای سپنجی نماند به کس  
به نیکی گراییم و پیمان کنیم  
ز عدل او همه کشور چنان بود  
چو عدل و داد بود کارش و پیشه  
ز بس کو در جهان داد و دهش کرد

ببست از پی داد و بخشش میان  
خرد بادمان بهره و داد و رای  
ترا نیکوی باد فریادرس  
به داد و دهش دل گروگان کنیم<sup>6</sup>  
کر آبادی زمین چون آسمان بود  
به عدل و داد فرمودی همیشه  
جهان تندخو را خوشمنش کرد<sup>7</sup>



## Dād-o-Dahish in Zoroastrian society

In Iran, the laity has always been considerate to their less well to do neighbors and relatives. Paying visits to each other with some gift or other thing has been an old practice. The practice of taking along Ašōdād, an item which is

used in preparing the Community Servings at Jašan ceremonies is praised in the Hamazōr ī Dahmān, recited during Jašan Prayers. Another form of Ašōdād is called šabgira or sedra in Iran and šiāv in India. In šāyist ne šāyist (12/4) it is named dās (Av. dāōra-) which means gift or bestowing.<sup>8</sup>

The Gāhānbārs, seasonal or otherwise (Tujī), are the basis of charity. The Afrīngān ī Gāhānbār prayers urge every Zartoshti to give within their means, also to attend and partake of the Gāhānbār offerings as a religious duty. In this way the giver gives into a pool and the partaker takes out of a pool, neither one obliging or being obliged. Another mode of making sure that their property is used up in charity has been in entrusting to Charity Trusts called Vaghf. By this means our ancestors ensured their charitable intentions while avoiding any chances of unauthorized confiscation or misuse of their property<sup>9</sup> (In Islam Vaghfs are to be used up according to the wish of the donor and never otherwise, whoever the donor may be).

The Iranian Zartoshtis, before the 19th century, had been less fortunate. As an outcast community they were “oppressed” people, “forced” for generations, to live in poverty and left devoid of any freedom to follow their cultural values. However, our Parsi brethren have been more fortunate in that they prospered materially, markedly after the 16th century ACE, and were absolutely free to display their charitable intentions openly as they wished. Historically, this resulted into establishing many world renowned Public Service facilities, a whole string of Anjumans and Trust Funds that have catered to about every livelihood need of the Community.<sup>10</sup>

In 1854, however, the Parsi came to the help of their Iranian brethren. The establishment of the Iranian Anjuman, under the Leadership of Baronet Dinshaw Irani, a solicitor took place and the commitment of the great leadership and sacrifice by Saviors like Manekji Limji Hataria and his followers brought about a succession of relief and good fortune for the Iranian Zartoshtis. The result, eventually, was the emerging of the string of Iranian Zartoshti donors and entrepreneurs. A list of the Parsi and Irani Zartoshtis of great magnanimity and charitable disposition is so vast and broad based that listing them by their names and their good deeds would justify the large volume of books.<sup>11</sup>

The practice of Dād-o-Dahiš makes the Zartoshti community prosperous. Today we need Dād-o-Dahiš more than before to make a prosperous community. Bestowing of monetary gifts by the Zartoshtis to the charitable funds, using their knowledge and experience, and generously giving financial help to the needy, will go a long way in uniting (becoming Hamāzour) with each other and making a more prosperous and useful world.

#### Footnotes:

1. In Avesta, Aši- is the yazata which means “charity and wealth” and one of the Yashts (17th Yašt) is dedicated to her.
2. As in Pah. Bundahišn means “the first creation” (→MacKenzie, D.N. 1971. A Concise Pahlavi Dictionary).
3. Bartholomae, Ch. 1961. Altiranisches Wörterbuch. Col.711- 716.
4. Yasna. 34/ 1.
5. Jamasp-Asana, J.M. 1913. The Pahlavi Texts. pp.50, 61, 159- 150.
6. Ferdosi, Abulghasem. Sahnameh. vol. 6, p. 275.
7. Attar, Faridaldin Mohammad. Xosrow-nameh, Āgāz-e Dāstan.
8. Mazdapour, K. 1369 (1990). šāyist ne šāyist. pp. 144,167.
9. Khudayar Dastoor Sheriyar. 1914. “The Celebration of the Gāhambār in Persia”, Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume. Papers on Iranian Subjects. ed. J.J. Modi. Bombay. pp.302-305; Shahzadi, Rustam. 1380(2001). Majmue Soxanraniha. P. 239.
10. Mazdapour, K. 1384 (2005). Zoroastrians. pp. 51- 63; Boyce, M. 1387 (2008). Zoroastrianism, Its Antiquity and Constant Vigour. Translated by Abulhasan Tahami. pp. 287- 291.
11. For some of the names → Shahmardan. Rashid. 1363 (1984). Tarix e Zartoštian, Farzanegan e Zartošti. pp. 432- 708.



*Farzaneh Goshtasb is a postgraduate and PhD in Ancient Iranian Languages and Culture from the Tehran University. She is married to mobed Pedram Sorouspour. Farzaneh is researching and teaching at the Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran and has been elected as “Inspector” for the Tehran Mobedan Council (Anjoman e Mobedan)*

*“The editorial board acknowledges the support of Mobedyar Bahram Deboo in connection with processing this article.”*





# When Bad Things Happen To Good People

By: Noshir H. Dadrawala

Be prepared for and accept whatever challenges you may attract in life

For these are meant to make you grow in strength and wisdom

These experiences should make you better, not bitter.

I recently lost a close friend. The evening before he passed away he was dancing at a common friend's Navjote function and regaling everyone. We spent most of the evening together discussing food (both of us being foodies), family & bikes. We sat together to eat in the last sitting and we ate like there is no tomorrow. Well, that clichéd phrase has a whole new meaning for me now because the very next morning my friend was dead. A fatal motor-bike accident snuffed the life out a man who was so full of life and indeed the life at most parties. His sudden death left all his friends numbed for the rest of the day.

Yes, indeed, I was again reminded that 'death' is the only certainty of life. It can come like a thief in the night and in one cruel stroke all your dreams for tomorrow and all your nightmares of the past come to naught.

For centuries, men and women around the world and across race and creed have asked the question, "Why, God, why?", when disaster strikes. And for centuries, Religion has been trying to answer the question, how a Loving or Just God could allow His Children to endure such suffering.

The question, "WHY bad things happen to good people" torments the soul most during one's hour of grief. Do classical religious philosophies offer satisfying answers? I am not sure!

Hindus place individual suffering in the broader context of a cosmic cycle of birth, life, destruction and rebirth. They generally view suffering as punishment for misdeeds committed in this lifetime or past lives. Even a seemingly innocent person who has not eradicated his/her bad karma from past lives can be susceptible to painful retribution in this life.

Buddhist and Jain philosophy also toe the line that bad things happen to good people because there are myriad karmic causes conspiring to bring about a particular event, which then becomes cause for other effects to take place.

Muslims believe that human suffering and enduring pain or loss is a way of submitting to the Will of Allah. The very word 'Islam' means 'submission' (to the Will of God).

Christians see suffering as God's punishment of sinful people or the world as a whole. Some also see such suffering as a way in which God tests the faith and fortitude of His children. Others feel that God is Inscrutable and that His Will often works in mysterious ways toward an ultimate but unknowable good. Some Christian sects offer no explanation but, like Job, seek to trust in God. Saint Augustine believed, "God would not allow any evil to exist unless out of it he could draw a greater good. This is part of the Wisdom and

Goodness of God."

The Jews also believe that God's sense of justice, and His reasons for human suffering, are unknowable. To some Jews, knowing why God allows suffering is not as important as knowing that God will punish the perpetrators. However, all Jews place great importance on working to help those who are suffering or those who are in need.

Zoroastrians believe that human beings find happiness or sorrow according to moral and ethical choices made at an individual level. A school of thought also emerged during Sasanian times postulating the theory that Ahura Mazda (God) is Totally Good and Very Powerful but not All Powerful or Omnipotent. Ahriman or the evil spirit is not a creation of Ahura Mazda and at the end of Time; the latter will be completely vanquished. According to this school of thought, Ahura Mazda cannot and should not be blamed or held responsible for death, disease, suffering or pain in this 'yet not perfect world'.

I have read and re-read many scriptural books and theological works. However, a convincing answer to the question – 'WHY bad things happen to good people' continues to elude me. I am now reconciled to the common refrain that it is not for us to judge His Ways. One cannot change what happens. But, with grit and determination one can take charge of one's response to what happens – often in cruelly shocking ways.

Scholarly debates whether God is Omnipotent or not, hardly interests me any more. I am beginning to accept the fact that there is more than one theory on the origin of evil. Prophets like Zarathushtra, Moses, Jesus and Mohamed probably knew the answer. But what mystics experience in their moment of Truth cannot be expressed in words. In the very process of expressing the mystic experience, the true essence is lost. No wonder the Gatha (the mystic revelation received by Asho Zarathushtra) is so difficult to interpret. Noted scholar Stanley Insler calls it "a book of 7 seals".

There is no way we can fathom the deep mysteries of this universe, including the origin, of evil with our very limited intellect. It is akin to measuring the Pacific Ocean with a 6 inch scale. I am content acknowledging that I do not know who inflicts evil and why. However, what I would like to know and help others to know is what one can or should do when evil strikes.

Gautam Buddha had a great anecdote on this. When one is shot with an arrow, does one waste time finding out whether it was shot on purpose or by accident, by a king or a commoner, from the ground level or from horseback.....? The real and immediate need is to remove the affliction, pain and discomfort and not waste time on the unnecessary.

The conflict in a human mind is so much like this. Who caused the earthquake or the Tsunami and why? Why is my friend's child born blind or deaf? My father does not smoke and yet why did he get afflicted with cancer or heart disease? A more objective response would be - we have been struck with a calamity. Why waste time in figuring out who caused it and why? Is that going to solve the problem? Instead, why



not find out what one can do by way of a remedy or solution to the problem.

Between stimulus and response is space. In this space lies our freedom to choose our response – to either grow or wither away. As they say, “When the going gets tough, the tough get going.”

When something negative happens in your life you cannot expect a positive change with a negative attitude. You win some battles and you lose some battles. The issue is not whether we win or lose. It's how we fight or respond. The true reward of a well fought battle is not what you get at the end of it but what you become at the end of it.

Rabbi Harold S. Kushner, author of numerous books including ‘Living a Life that Matters’ rightly says, “The question we should be asking is not, ‘why did this happen to me? What did I do to deserve this?’ That is really an unanswerable, pointless question. A better question would be ‘Now that this has happened to me, what am I going to do about it?’”

Martin Gray, a survivor of the Warsaw Ghetto and the Holocaust writes about the travails of his life in a book called ‘For Those I Loved’. He tells how, after the Holocaust, he rebuilt his life, became successful, married, and raised a family. Life seemed so good after the horrors of the concentration camp. Then one day, his wife and children were killed when a forest fire ravaged their home in the south of France. Gray was distraught, pushed almost to the breaking point by this added tragedy. People urged him to demand an inquiry into what caused the fire, but instead he chose to put his resources into a movement to protect nature from future fires.

He explained that an inquiry, an investigation, would focus only on the past, on issues of pain and sorrow and blame. He wanted to focus on the future. An inquiry would set him against other people - “Was someone negligent? Whose fault was it?” - and being against other people, setting out to find a villain, accusing other people of being responsible for your misery, only makes a lonely person lonelier. Life, he concluded, has to be lived for something, not just against something.

Rabbi Kushner rightly advises, “We too need to get over the questions that focus on the past and on the pain - “why did this happen to me?” and ask instead the question which opens doors to the future: “Now that this has happened, what shall I do about it?”

Most people whom I personally know have emerged stronger and wiser after personal tragedies. Mrs. Anu Aga of Thermax once shared with me her struggle in coping with the death of her husband, son and a few other members of her family. She wrote, “My son was 25 with life ahead of him. All my wealth and position could not prolong his breath for even a minute. Death is a great leveler and God is not partial to anybody. A lot of people are very angry with God for taking away someone they love. But if the rule of life is that death is inevitable, why use God as a punching bag? We grow up believing, ‘the young do not die’, ‘death will come with old age’ and then blame God for shaking our unrealistic belief system. One visit to any hospital will make us aware of just how many people die in the prime of life! In fact, in our anger, we forget all the strength we can mobilize from within ourselves and from people around.”

My friend Anu’s philosophy deepens as she writes, “Most people refer to death as a tragedy and a disaster. The nature of the sun is to rise and set each day. Would you label the sunset as a disaster? The nature of life is to be born and to die and yet we, who are most unprepared for this natural process, look upon it as a tragedy. To me, not getting along with people when they are alive, and not investing in relationships which are important, is a tragedy.”

While concluding, I can only reiterate that I sincerely do not know WHY bad things happen to good people. But I think I know WHAT good people can do when bad things happen to them. I speak with some conviction here, having lost both my parents as a teenager and having battled a fatal illness almost a quarter of a century ago. I have also lost some very good and dear friends over the years. Today, I see all these ‘misfortunes’ as important milestones in my life. I have tried to accept with grace and fortitude (and tried to avoid questioning) the challenges that have been strewn in the pathway of my life. These challenges have helped me to grow in strength and wisdom. I had the choice to become either a better individual or a bitter individual. I chose the former.

And finally, to all those who have been recently bereaved and feel bereft and distraught, may I say that we do not necessarily have to rely on memories to recapture the spirit of those we have loved or lost. They live within our souls in some perfect sanctuary which even death cannot destroy.

Please accept ‘finite disappointment’, but never lose ‘infinite hope’.

**Believe in your Dreams and they May come true;**

**Believe in Yourself and they Will come true.**

*Noshir Dadrawala is Chief Executive of the Centre for Advancement of Philanthropy a company specializing in the areas of non-profit laws and good governance practices for nonprofits. He is Directors of Asia Pacific Philanthropy Consortium (APPC). He has written several resource books including, The Art of Successful Fund-Raising. He is trustee of Resource Alliance (India), India Sponsorship Committee, Make A Wish Foundation (India), V Care Foundation, Chronic Care Foundation & the Forbes Foundation. He conducts seminars*

*and workshops for nonprofits all over the country and he is visiting faculty at the Tata Institute of Social Sciences, SNDT University, Nirmalaniketan (College of Social Work), Narsee Monjee Institute of Management Studies, the S.P. Jain Institute of Management & Research and SIES College of Management Studies.*



# Ask Nahid

## Dear Nahid,

If we have such a progressive and logical religion how come there are so few of us?

From: Nusheen Goshtasbi



## Dear Nusheen,

The response I have to your question is two-fold. First you have to consider the historic lineage of our culture and how we have come to identify ourselves. Secondly, I believe you have brought up a topic that is in great debate in our community today -- conversion.

While Zoroastrianism has expanded throughout the globe, it has mainly spread out and not increased in numbers. Zoroastrians have changed residence due to a need to escape persecution or simply a gradual global movement towards better opportunities in other countries. Our numbers have not grown but we have expanded our reach throughout the world, increasing the knowledge of this precious and ancient religion. With this expansion, protection of the religion has been essential in maintaining the values during these global movements.

The sense of protecting the religion or protecting it from outside influences can be understood when we think about the religious persecution many suffered. I would argue that it is not only a protection of religious belief, but one mainly of culture. In order to identify ourselves as Zoroastrian, we have held onto the traditions of our primarily Iranian or Indian heritage. It is a lineage that we

pride ourselves on. The protection of these cultures has slowly caused us to become an introverted community, identifying with other Iranian Zoroastrians or Indian Zoroastrians.

This identity has created safe communities where we bond and share the same customs, traditions, and beliefs with one another. These close communities have been protected and connected by the simple belief in the principles of Zoroastrianism and our ability to feel secure in being able to identify lineage. So, we have not isolated ourselves because we want to but almost out of necessity to maintain and uphold our history. Unfortunately an effect of this protective habit may be a limited population.

With that being said, your interest in wanting to know why there are so few of us brings up a pretty big debate in the community regarding conversion. The looming questions of: Would our traditions drastically change if we began promoting the religion? What exactly does one do to become a Zoroastrian? Our numbers could surely increase if conversion was looked on as a common practice. However our culture could gradually change as well and here is where the conflict lies. Is it important to expand the religion to carry on the teachings of Zoroaster or is it more valuable to protect the historic identity and value of being exclusively Zoroastrian?

The value of protecting our culture and religion is at the heart of this debate. Many have a protectionist view of our small but thriving community, where others see it as a dwindling pool of religious practice that needs a boost. What you believe regarding conversion is based on your values...and is one thing that I

cannot answer.

I hope that at least I have given you some ideas as to why we have such a limited group of Zoroastrians in the world and how this debate, as heated as it might get, shows the passion we have for our faith. It is always important for us to communicate and listen with our good thoughts, for through the knowledge we share with each other, we are able to grow – be it physically in numbers or spiritually in faith.



*In 2005 Nahid Dashtaki received her Bachelor of Science degrees in International Relations as well as Comparative Literature from the University of California, Irvine. She has international work experience in India and Iran. Nahid is currently working to complete her master's in both Dispute Resolution and Public Policy, while also serving her second year as the Assistant Secretary for FEZANA.*

Please send your “Dear Nahid” questions that are within the confines of various aspects of the Zoroastrian religion/culture or conflict resolution to [cninfo@czcjournal.org](mailto:cninfo@czcjournal.org)